

آرایش نیروها در آستانه ۱۳ آبان

در تحلیل های گذشته ی خود از مبارزات آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری مردم علیه حکومت جمهوری اسلامی توضیح دادیم که تا به حال سه نیروی سیاسی و اجتماعی را می توان از هم تشخیص داد که تعامل و تقابل ایشان زمینه ساز و عامل وقایع و تعیین کننده شرایط سیاسی اجتماعی جامعه می باشند. گفتیم که این نیروها عبارتند از: دو نیروی حکومتی دولت کودتا و اصلاح طلبان آن و نیروی سوم، نیروی انقلابی مردمی است که به صف معترضان پیوسته اند و برای تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه به اقدامات مستقیم روی آورده اند.

ما تأثیرگذاری و تأثر پذیری این نیروها را در وقایع موج اول اعتراضات از 23 خرداد تا اواسط مرداد ماه دنبال کردیم و نشان دادیم که چگونه اعتماد نیروی مردمی از نیات و توانایی رهبری اصلاح طلب سیر نزولی طی نمود و عاقبت با طرح شعار «جمهوری ایرانی» گسست سیاسی خود را آغاز کرد. این درحقیقت افت اعتماد مردم به رهبری اصلاح طلبان بود که وقفه یک ماهه مبارزات، از روز بعد از تظاهرات روزنامه اعتماد ملی تا روز مراسم قدس، را باعث گشت. و سپس با نشان دادن توان مبارزاتی بیشتر و شعارها و تاکتیک های قاطع تر در روز تظاهرات قدس، بر تداوم و تعمیق و گسترش سیر حرکت انقلابی خود ادامه داد.

جناح کودتاچی از طرف دیگر، متأثر از سیر وقایع و اقدامات مستقیم توده ای، مسیر تکیه ی هر چه بیشتر بر نیروهای مسلح و سرکوبگر خود را طی نمود. با اینکه از همان روز آغازین تظاهرات ها، حکومت به سرکوب مسلحانه ی مردم روی آورد و بغیر استفاده از نیروهای ضد شورش و لباس شخصی ها تک تیرانداز های خود را برای کشتار و ترساندن مردم بر بام های ساختمان مستقر نمود، اما عریان ترین و شدیدترین استفاده از نیروهای مسلحش را پس از دستور تیر خاмене ای در نماز جمعه 29 خرداد به کار گرفت. ایشان برای چند هفته از قتل و کشتار و بازداشت وحشیانه و شکنجه و تجاوز چیزی کم نگذاشتند و بی رحمانه به جان مردم غیر مسلح افتادند. اما نیروی مردمی با تکیه بر تعداد و روحیه ی انقلابی خود مقاومت جانانه ای نشان داد و با تکرار روزمره اعتراضات و راهپیمایی ها و درگیری با نیروهای کودتا، بی اثر بودن سرکوب مسلحانه در شرایط انقلابی را مجدداً به اثبات رساند. هنگامیکه این مقاومت جسورانه با شعارهای رادیکال و اقدامات قاطعانه تر در آمیخت، کودتاگران با در نظر گرفتن خستگی در نیروهای خود، وادار به عقب نشینی شده و علیرغم ادامه سیاست های نظامی گری، مجبور به تعویض ظاهری مهره ها و جابه جایی مقام ها و کاهش ظاهری سرکوب علنی شدند. البته به این امید که این تظاهر، به ملایم تر شدن اعتراضات مردمی و کاهش خواسته های ایشان بیانجامد. اما با تکرار گسترده تر خواسته های «جمهوری ایرانی» و «مرگ بر دیکتاتور» و اتخاذ تاکتیک های رادیکال تر مردم در مقابله با نیروهای سرکوب حکومتی، آنچنان هراسی در دل جناح های حکومتی و نیروهای مسلح شان انداخت که صداهای نا همگون و ناهنجاری از گلوئی سخنگویانشان شنیده شد. عقب نشینی ناگهانی و علنی و اعتراف احمدی مقدم به ناکارایی استفاده از نیروهای ویژه و اجازه برگزاری مراسم مسالمت آمیز 13 آبان، در کنار تهدیدات امام جمعه های تهران به اعدام مخالفان، نشاندهنده ی سر در گمی و گیجی نیروهای طرفدار دولت کودتا در اتخاذ تاکتیک مناسبی جهت مقابله با نیروهای مردمی بود. اما، حکایت اصلاح طلبان حکومتی از همه جالبتر است. ایشان نمایندگان انحصارهای حکومتی هستند که در اثر حضور و دخالت نظامیان و ارباب های امنیتی در فضای اقتصادی و سیاست حکومتی، مقدار زیادی از موقعیت های دست اول خود را از دست داده و تقریباً در مقام پیمانکاران این گروه ها قرار گرفته اند و روز به روز عرصه ی معاملات و قراردادهای پر سودشان تنگ تر شده و مجبور به قبول موقعیت های دست دومی در معاملات و قراردادهای دولتی می شوند. بنابراین تصاحب اولین مقام اجرایی کشور و سپس تعیین وزرا و معاونت وزرا و ... برای شان تنها شانس رقابت با انحصارهای نظامی امنیتی محسوب می شود. این موقعیت و هدف بازگشت به مقام های قبلی شان، ایشان را در شرایط خاصی قرار می دهد. از آنجا که انحصارهای نظامی امنیتی با استفاده از حربه ی کودتا آنها را موقعیت های اجرایی حکومتی به بیرون انداختند و ایشان را از دسترسی به حربه های حکومتی اعمال قدرت باز داشته اند، ناچاراً به نیروی مبارزات مردمی وابسته گشته اند. تنها راه ایشان اینک دادن مانور میان دو نیروی اصلی جامعه، یعنی دولت کودتا و مردم انقلابی است. ایشان باید بتوانند با همراه نشان دادن خود با اهداف مردمی، از نیروی آنها در جهت تحمیل عقب نشینی به جناح نظامی امنیتی استفاده کنند. اما در عین حال باید نیروهای انقلابی مردمی را از رسیدن به اهداف ناگزیرشان، یعنی براندازی حکومت جمهوری اسلامی و پایه گذاری نظام سیاسی دموکراتیک، باز دارند. این موقعیت باعث تحركات زیگراگی و التقاطی ایشان گشته است. از یکطرف برای جلب نظر مردم به دیکتاتوری و سلب آزادی های مردمی اعتراض می کنند، اما از طرف دیگر بر حفظ نظام دیکتاتوری و احترام به قانون اساسی و اجرایی آن اصرار دارند. با در نظر گرفتن این موقعیت اصلاح طلبان حکومتی است که ما می توانیم حرکات زیگراگی و بنظر پیچیده و رمزآلود ایشان را بفهمیم.



شماره بیست و دوم، سال اول، ششم آبان ماه ۱۳۸۸

گاهنامه سیاسی تبلیغاتی کارگران کمونیست ایران

در این شماره می خوانید

سرمقاله:

* آرایش نیروها در آستانه ۱۳ آبان

* بخش پایانی «ما و جافک» استقلال

طبقه کارگر: حزب انقلابی و هژمونی

متن آموزشی:

* چپ انقلابی و تشکلات کارگری

ادامه قسمت چهارم: شوراها

خبرهای کوتاه:

* مرگ بر این دولت سرمایه دار

* نشانه های ورود طبقه کارگر به

مبارزات سیاسی در اعتصاب لوله سازی

اهواز و دیگر خبرها

گزارشات و تحلیل ها:

* چپ و بحران جاری - م. مینایی

* تلاش اصلاح طلبان در جلوگیری

از دستیابی مردم به آگاهی انقلابی

تماس با ما

maktabema@maktabema.net

در آغاز اعتراضات مردمی، ایشان نسبت به موفقیت خود بسیار خوشبین بودند. و از آنجاییکه نیروهای مردمی از سازماندهی جدی محروم بوده و خواسته هایشان نیز در چهارچوب قابل قبول حکومت قرار داشت، بی مهابا، ژست های انقلابی به خود گرفته و گاه شعارهایی «رادیکال تر» از مردم می دادند. به هر حال خیالشان راحت بود که با شرایطی که توده های مردمی در مبارزاتشان به آن گرفتار هستند، هیچ خطر جدی ای نظام و حکومت شان را تهدید نمی کند. اما با گذشت زمان و سیر رادیکالیزه شدن شعارها و اقدامات مردمی و بخصوص، پس از طرح شعارهای «ساختار شکنانه» و اقدامات «خشونت آمیز» (بخوانید، تدافعی) مردم در مقابل نیروهای سرکوبگر، منافع ایشان نیز مورد خطر قرار گرفت و گردش به عقب ایشان را در پی داشت. موسوی این موقعیت را با زبان یک سیاستمدار حکومتی این چنین تعریف کرد: «هدف دیگر از این بیانیه و نیز بیانیه ها و حرکات قبلی این است که تکاپوهای مردم در چهارچوب نظام باقی بماند و در دام ساختار شکنی های خطرناک نیفتد. ... ما نمی توانیم برای خوش آمد کسانی که نمی توانند این خطر را ببینند، وظیفه خود را در پیشگیری از آن فراموش کنیم، کما این که نمی توانیم بدون اثبات تعهد خود نسبت به خواسته های به حق مردم و بازگو کردن آن در گفته های خود از آنان دعوتی برای آرامش داشته باشیم».

اینک ما در آستانه ی یک رودررویی بزرگ دیگر نیروهای سیاسی اجتماعی قرار گرفته ایم. روز 13 آبان به تصمیم مشترک نیروهای مردمی برای زمان درگیری، و خیابان ها و میدان های شهرها برای مکان رویارویی انتخاب شده است. نیروهای مردمی به شرکت میلیونی مردم امیدوارند. بخصوص که در روزهای باقیمانده به این تظاهرات، حس همبستگی افشار مختلف مردمی در خبرها گزارش می شود. همچنین حضور نیروی بسیار مؤثر کارگری در کنار دیگر نیروهای مردمی، برای اولین بار، انتظار می رود. همین نشانه ها دولت کودتا را بسیار نگران و هراسان نموده است. گزارشات و خبرها حاکی از نامه نگاری و صدور هشدارهای درون حکومتی است. بخصوص نامه ای به خامنه ای از طرف سردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید جانشین فرمانده ستاد کل نیروهای مسلح مشخصاً به مشکلات اقتصادی و نارضایتی های افشار تهتانی جامعه و جذب شدن طبقه کارگر به مبارزات سیاسی اشاره کرده و آن را خطرناک ترین عامل برای بقا حکومت دیکتاتوری معرفی می کند. پس دو نیروی اصلی جامعه برای زورآزمایی آماده می شوند. اما اصلاح طلبان حکومتی، اینک که مبارزات مردمی را برای حکومت اسلامی خطرناک تشخیص داده اند به دست و پا افتاده هر روز سعی در منزوی ساختن نیروهای انقلابی و بخصوص کمونیست ها دارند. حملات مستقیم و غیر مستقیم ایشان به کمونیسم و کمونیست ها نشاندهنده ی رشد تدریجی این نیرو و شعارهای آن در توده های انقلابی دارد. همچنین، روزی نیست که «متفکرین» لیبرال با تئوری های من در آوردی و بدون پایه ی علمی، سعی در توجیه و توضیح استراتژی و تاکتیک های مسالمت آمیز و سازشکارانه ی اصلاح طلبان نکنند. مبلغین سیاسی ایشان با چسباندن واژه «سبز» به همه چیز و همه کس، کوشش می کنند که جنبش را به خود نسبت دهند و توهم نقش ستونی رهبران سازشکار خود را به مردم القا کنند.

از امروز یک هفته به مراسم 13 آبان مانده است. مطمئناً با نزدیک شدن زمان موعود، تلاش تمامی نیروهای سه گانه شدت می یابد. حکومت در حین آماده سازی نیروهای خود از طریق مانورهای سرکوبگرانه و تهدید مردم و سعی در کاهش نیروهای مردمی شرکت کننده و سرکوب این مبارزات دارد. نیروهای مردمی نیز با شدت بخشیدن به تبلیغات و صدور فراخوان های متعدد و متنوع سعی در مجهز ساختن خود به تنها سلاح مردمی، یعنی تعداد شرکت کنندگان در این مبارزه دارند. و نیروهای اصلاح طلب نیز در این میان، وحشت زده از تداوم مسیر «ساختار شکنانه» و رادیکالیزه شدن مبارزات مردمی، سعی در ملایم تر کردن خواسته های مردمی جهت حفظ حکومت دیکتاتوری، و در عین حال استفاده از این نیرو برای عقب نشاندن جناح رقیب و باز کردن حلقه های بسته انحصارات حکومتی را دارند. باید منتظر ماند تا ببینیم که درگیری این سه نیرو، تاریخ ایران را چگونه می نگارد. اما نباید فراموش کرد که 13 آبان نیز به رغم اهمیت اش، تنها لحظه ای از روند مبارزات انقلابی توده ها علیه حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی در جهت استقرار نظامی دموکراتیک است. جنبش، پس از این نبرد همچنان ادامه دارد.

بخش پایانی «ما و جافک» (۵)

استقلال طبقه کارگر: حزب انقلابی و هژمونی

تا اینجا توضیح دادیم که طبقه کارگر ایران در حلقه اول می بایست برنامه مستقل خود را برای جهت تغییر جامعه ارائه دهد. در این مرحله، بخصوص نقش روشنفکران انقلابی و مبارزه ایدئولوژیک شان با تمامی خط مشی های ریز و درشت بورژوازی از اهمیت خاصی برخوردار است. ما توانسته ایم تا این دوران را بگذرانیم و به چنین برنامه ای دست یابیم. البته ادعا نداریم که برنامه پیشنهادی ما، تنها برنامه ی انقلابی برای طبقه کارگر است و هیچ جای اصلاح، بهبود و تغییر و تکمیل ندارد. ما حداقل یک برنامه ی انقلابی دیگری را نیز مطالعه کرده ایم که از طرف گروه دیگری ارائه شده است. اما چهارچوب و اساس این دو برنامه یکی است و فعلاً مرز بین برنامه انقلابی و اپوزونیستی را تعیین کرده اند. این دو برنامه در تحلیل ویژه گی های نظام سرمایه داری ایران با یکدیگر اختلافاتی داشته و در نتیجه تعریف متفاوتی از برنامه های زیر بنایی پرولتاریا، پس از بدست گرفتن قدرت را ارائه می دهند، اما اصل این موضوع که پرولتاریا تنها طبقه انقلابی است و رهبریت تاریخی جامعه را برای ایجاد دگرگونی اجتماعی داراست، و اینکه در هم شکستن ماشین حکومتی سرمایه داری وظیفه فوری آنست و اینکه انقلاب دموکراتیک ایران به معنای استقرار حکومت شوراهای می باشد، در هر دو برنامه تجلی دارد. بنابراین می بینیم که این دو برنامه بیانگر استراتژی مستقل پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک کنونی هستند که می بایست در روند مبارزه ایدئولوژیک و تعامل و تقابل نظرات در یک کنگره سراسری، به تدوین برنامه واحدی نایل آیند. مسلماً امکان ارائه برنامه های دیگری نیز هست حتی اگر ما هنوز نخوانده باشیم و یا اینکه هنوز نوشته و توزیع نشده باشند.

رفقای جافک خود شاهد بودند که رسیدن به چنین برنامه ای برای ما آسان و ارزان به دست نیامد و مورد هجوم و ضربات ناجوانمردانه ی رویونیست ها و اپوزونیست ها بودیم و هستیم، اما نهایتاً پیگیری و استواری بر لزوم مستقل سازی نظری پرولتاریا در ایران کنونی ما را تا به اینجا رسانده است. اما از این نقطه به بعد، امر عینیت بخشیدن به نظرگاه مستقل پرولتاریا مرکز فعالیت های ما شده است. همانطور که گفتیم، تشکیل حزب طبقه کارگر، جدا از روند مستقل سازی پرولتاریا نیست. اگر خواهیم این حکم را کمی بیشتر باز کنیم، به این معناست که صرفاً دستیابی عده ای کمونیست به تئوری انقلابی لازم برای دگرگونی انقلابی جامعه در جهت منافع و اهداف پرولتری کافی نیست. اینک این نظریه باید تبدیل به یک نیروی مادی و عینی در جامعه گردد. این ضرورت دو هدف پیوسته را در مقابل ما قرار می دهد. اول، بوجو آوردن اتحادی از نیروهای کمونیست موجود و جذب نیروهای بالقوه کمونیستی حول برنامه انقلابی پرولتاریا. چنین هدفی از لحاظ عملی به این شکل است که برنامه به دست آمده را در سطح اجتماعی طرح و تبلیغ کنیم و بر مبنای اصول آن وارد مبارزه ایدئولوژیک با دیگر کمونیست های انقلابی گردیم تا نهایتاً بر مبنای برنامه واحدی به توافق رسیده و به اجرای آن متعهد گردیم. جزئیات عملی این امر، آنچنان عیان است که نیازی به اعلام آن نیست و همچنین، دارای ویژگی نظری خاصی نیست که بخواهیم وقت خواننده را بر چگونگی آن هدر دهیم. فقط به نتیجه ی این اقدام در خود اشاره می کنیم که گام بزرگی در جهت ایجاد حزب طبقه کارگر است، و معمولاً به اتحادی از کمونیست های انقلابی منتهی خواهد گشت. اما این اتحاد بمتناهی ی تشکیل حزب طبقه کارگر نیست. لازمه ی آن می باشد، اما کفایت نمی کند. مهمتر از اتحاد کمونیست ها، اتحاد کمونیست ها با قشری از طبقه کارگر است که به نقش تاریخی خود واقف شده باشد و ارتباط بین اجزاء برنامه انقلابی پرولتاریا را درک کرده باشد. خوشبختانه به علت تبلیغ کمونیسم و سوسیالیسم در انقلاب 57، کارگران انقلابی و معتقد به اصول علمی

مبارزه طبقاتی بخصوص در کمیته های فعالان کارگری کم نیستند، باید با ایجاد ارتباط های کنکرت و هدفمند، ایشان را نیز به ضرورت روند مبارزه ایدئولوژیک برای رسیدن به یک برنامه متحد معتقد نموده و در ارتباط با مبارزات جاری قرار داد. اما این باز هم در حدود وحدت کمونیست ها می گنجد و بخودی خود ساختمانی حزبی نیست. ساختمان حزبی متشکل از مجموعه ی سازمان های سراسری و محلی، حرفه ای و غیر حرفه ای، هسته ها و کمیته های تسامه نقاله ایست که این کمونیست ها را، اعم از روشنفکر و کارگر، به توده های کارگری بطور مؤثری مرتبط می سازد. پس، ایجاد سازمانی متضمن استقلال طبقه کارگر در یک جامعه است که کمونیست ها را بمثابة ی پیشروان جنبش کارگری با توده ها و در نتیجه مبارزات روزمره ایشان، بطور مؤثری مرتبط سازد. چنین سازمانی را «حزب طبقه کارگر» می نامیم که آخرین گام در جهت تبدیل طبقه کارگر به یک طبقه انقلابی مستقل است. این هدف دومی است که در پیوستگی با هدف اتحاد کمونیست ها در دستور کار ما قرار دارد و باید در دستور کار دیگر گروه ها و هسته های کمونیست های انقلابی نیز قرار گیرد. ما زمانی می توانیم استقلال طبقه کارگر را مادی و عینی معرفی کنیم که در هر جا که کارگران مبارزه می کنند، نظریه کمونیستی نیز در مقابل راه حل های بورژوازی مطرح شود و به عنوان آلترناتیوی در مقابل توده ی طبقه کارگر قرار گیرد.

در اینجا لازم است به پیچیدگی و پیوستگی این دو هدف تأکید کنیم. از الان فرمول خاصی برای پیشبرد مرحله ای آن وجود ندارد. در حقیقت با پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک تماماً با فعالیت های عملی در جهت ایجاد هسته ها و سازمان های لازم است که مبنایی عینی و واقعی برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به ما می دهد. با همکاری و هممنطری و روشن ساختن اختلافات و نتایج عملی آنها جهت رفع موانع و معضلات مقابل پا است که در عین اختلافات تئوریک، به وحدت ایدئولوژیک دست می یابیم و در خود احساس تعهدی می کنیم که با وجود عدم توافق صد در صدی، بین اصول و فروع باورهیامان تفاوت قائل شده و متحدانه در یک سازمان در کنار هم قرار گیریم. چرا که تصور سازمانی مطلقاً هممنظر در تمامی جزئیات، تصوری باطل است.

مسلم است که با تشکیل حزب طبقه کارگر نیز هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک تأمین نمی گردد. حزب طبقه کارگر و استقلال طبقاتی پرولتاریا برای تبدیل کردن اهداف و برنامه های این طبقه به یک آلترناتیو عینی در مبارزه طبقاتی لازم است، اما برای تبدیل این استقلال به نقش رهبری و هژمونیک طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک، نیاز به قبول این تئوری از طرف اکثریت توده های طبقه کارگر دارد تا با نیروی طبقاتی خویش، بتوانند توده های انقلابی جامعه را به سمت انهدام ماشین حکومتی بورژوازی رهنمون کنند و به شوراهای بوجود آمده در مراکز شغلی و محلی قدرت و نقش حاکمیت جامعه را بدهند. بنابراین سوالی که مطرح است اینست که این هژمونی به چه صورت محقق گشته و اعمال می شود؟

در اینجا نقشی که ما کمونیست ها برای خود و حزب طبقه کارگر قائل می شویم بسیار مهم است. بنظر ما، با تکیه بر مبنای تجارب انقلاب های شکست خورده ی پرولتاری و اقدامات کمونیستی پس از پیروزی انقلاب اکتبر 1917 روسیه، حزب طبقه کارگر عنصر آگاهی طبقه کارگر بوده که حتماً باید در مقام رهبری قرار گیرد. چرا که این حزب متشکل از آگاه ترین قشر طبقه کارگر است که با انکا به دیدی عینی از نیروهای طبقاتی و مبارزه ایشان در جامعه ضرورت های مرحله ای طبقه کارگر را در جهت پیشبرد و پیروزی در مبارزه طبقاتی شناسایی و پیش بینی می کند و بر مبنای تجربه ی طبقاتی پرولتاریای جهانی در طول تاریخ موجودیت و مبارزه طبقاتی اش، راه حل های لازم را ارائه می دهد. پس قدرت اصلی حزب طبقه کارگر، قدرت پیش بینی و آمادگی برای پاسخ به ضرورت های عینی مبارزه طبقاتی است. این آگاهی است که به حزب طبقه کارگر نقش پیشگامی داده و امکان نظری رهبری آن را تأمین می کند. اما، چنین قابلیت و نقشی، به حزب طبقه کارگر نقش «نمایندگی» طبقه کارگر را نمی دهد. مقام «نمایندگی طبقه کارگر»، مقامی است که توده های این طبقه با رأی مستقیم خود به شخص و یا گروهی از افراد تفویض می کنند. مسلماً در جامعه ای که اکثریت طبقه کارگر به نقش تاریخی خود واقف نیست و بر علم مبارزه طبقاتی تسلط ندارد، دخیل کردن ایشان در امور انتخاباتی حزبی، نقش پیشگاهنگی آن را نفی می کند. از طرف دیگر نیز، اگر حزب طبقه کارگر خود را در نقش «نمایندگی طبقه کارگر» ببیند و این اختیار را به خود بدهد که به جای طبقه کارگر تصمیم گرفته و اقدام کند، در حقیقت به نخبه گرایی بورژوازی غلتیده و از باور این اصل که انقلاب توسط توده ها صورت می پذیرد و نه نخبگان ایشان، عدول کرده است. متأسفانه اشتباه گرفتن نقش حزب طبقه کارگر با نقش توده های کارگری ضربات جبران ناپذیری به طبقه کارگر و احزاب آن در قرن بیستم وارد آورد و در کنار دیگر باورها و انحرافات نظری، باعث شکست پرولتاریا در انقلاب های بسیاری گشت. پس هژمونی طبقه کارگر در مبارزات طبقات اجتماعی از طریق اقدام حزبی به نمایندگی طبقه کارگر قابل اجرا نیست. این هژمونی تنها از طریق پذیرش راه حل های حزبی از طرف توده های کارگری و اقدامات اجرایی مستقیم کارگران است که بر جامعه اعمال می گردد.

همینطور در دوران حکومت شوراهای، حزب طبقه کارگر نمی تواند برای خود نقش حکومتی قائل شود. مسلح شدن حزب طبقه کارگر در دوران حکومت شوراهای چیزی جز ایجاد قدرت موازی و دوگانه نبوده و نافی جمهوری شورایی است. حکومت شورایی تنها زمانی حاکمیت واقعی یک جامعه می شود که هیچ دسته ی متمرکز مسلحی را در مقابل ارتش داوطلب توده ای زیر نظر شوراهای نداشته باشد. این صحیح است که حتی در دوران حکومت شوراهای روابط و مناسبات بورژوازی وجود داشته و امکان بازتولید شان می رود. به همین علت نیز حزب طبقه کارگر هنوز رسالت پیشگامی و لزوم اشغال نقش رهبری طبقه کارگر را در مبارزه طبقاتی دارا می باشد. اما این به معنی اقدامات بلاواسطه ی آن، به نمایندگی از طرف طبقه کارگر نیست. نمایندگان طبقه کارگر در شوراهای انتخاب می شوند و آنها هستند که وظایف شان بصورت عمومی و جزئی از طرف پرولتاریا مشخص شده است. حزب طبقه کارگر باید به دمکراسی شورایی احترام گذاشته و به این واقعیت آگاه باشد که تا زمانیکه قدرت به دست شوراهای، یعنی مردم است، ممکن است راه را اشتباه برون و تصمیمات اشتباه بگیرند. نقش حزب تبلیغ و ترویج و آموزش ایشان در مورد آلترناتیو پرولتاری است و نهایتاً با افشای کمبودها و نقش مخرب تصمیمات مردم در رسیدن به خواسته ها، اهداف و منافع شان، نهایتاً اصلاح اشتباهات را باعث خواهند شد. اما، همانطور که در انقلابات «کمونیستی» قرن بیستم دیدیم. با نبود قدرت در دست شوراهای، هنگامیکه روابط اجتماعی و سیاسی سرمایه داری که در درون حزب بازسازی می گردد، دیگر نیرویی با مبارزه با بورژوازی باقی نمی ماند.

البته ما اینجا فقط در مورد چگونگی ایجاد و اعمال رهبری حزب بر طبقه کارگر و از آن طریق هژمونی طبقه کارگر در مبارزات انقلابی مردمی صحبت کرده و هدفمان توضیح کامل مشکلات و معضلات سیاسی دوران گذار سوسیالیستی و یا حتی نقش و وظایف حزب طبقه کارگر در این دوران نمی باشد. مطمئناً این مبحث، دوران گذار و نقش حزب در آن دوران، بحث بسیار مهم و پیچیده ای است که باید مورد توجه، تحقیق و مبارزه ایدئولوژیک کمونیست های انقلابی قرار بگیرد. اما هدف ما در اینجا محدود به روش اعمال هژمونی نظری و برنامه ای حزب و طبقه کارگر بود.

در اینجا، علیرغم وجود نکات بی شمار و اساسی ای که می توان از ضعف ها و اشتباهات نظری رفقای جافک از درون نوشته کوتاه، بر نکته و پرنقص شان در آورد، به علت کثرت وظایف اساسی تر و نبود زمان کافی برای مکت در این مورد، بحث خود را خاتمه می دهیم. امیدواریم که رفقای دیگر جنبش کمونیستی انقلابی در مورد موارد بحث شده نظرات خود را اعلام داشته و با نقد نظرات ما و رفقای جافک به روشن تر شدن مباحث مطروحه یاری رسانند. اما مهمترین نتیجه ای که از این بحث ها در مورد اقدام جافک در انتشار چنان هجو نامه ای می گیریم این است که با توجه به وجود چنین مسائل اساسی ای که در مقابل کمونیست های انقلابی، هرگونه بحثی که در مورد مسائل برنامه ای نباشد در حقیقت تجلی روشنفکری بورژوازی است. دیدیم که چگونه ایشان از شیوه های مغلطه آمیز و ضد اطلاعاتی برای برخورد با ما استفاده کرده و مباحث اصلی برنامه ای را فقط در جهت ایجاد توهم موضع «چپ» خود ارائه دادند. اما حتی اگر به شکل تیتروار این نظرات رجوع کنیم خواهیم دید که در این رقابت و کوشش برای حفظ استقلال محفلی و روابط آماتوری خویش، به نفی استراتژی انقلابی «استقرار حکومت شورایی» و دیدگاه بورژوایی از اعمال رهبری و هژمونی حزب و طبقه کارگر افتاده اند. امیدواریم این مجموعه از مباحث ما باعث باز شدن چشم این رفقا گردد و از ادامه این راه که چیزی جز جدا شدن از خط مشی انقلابی و پناه بردن به دامان احزاب و سازمان های ضد انقلابی و ضد کارگری نخواهد بود منصرف گردند. لازم می دانیم که با وجود ارائه مستندات در مقابل تهمت ها و دروغ های مطرح شده در این نامه، همانطور که علنی و بصورت گسترده آنها را مطرح کردند، رفقای این محفل، بصورت علنی به خود انتقاد کنند و این تهمت ها را پس بگیرند و با شخص نویسنده خاطی برخورد تنبیهی کنند. در چنین موقعیت حساسی که مبارزه ایدئولوژیک باید به سمت روشن تر شدن اختلافات در جهت وحدت کمونیست ها باشد، چنین رفتارهای غیر مسئولانه ای می تواند بسیار خطرناک و مخرب باشد. با امید به وحدت کمونیست های انقلابی ایران!

نکته فرعی: مطلب «ما و جافک» در 5 بخش ارائه شد. که نویسندگان آن به ترتیب، دو بخش اول رفیق «احمد فارسی» و سه بخش پایانی، رفیق «رامین رحیمی» بودند.

«مرگ بر این دولت سرمایه دار»

کارگران ایران!

زحمتکشان شهر و روستا!

ما در تمام طول عمر خود برای تأمین معاش خود و فرزندانمان ساعات طولانی 10 تا 12 ساعت کار در روز را تحمل کرده و چرخ های اقتصاد این جامعه را در حرکت نگاه داشتیم. تنها به این امید که خانواده و فرزندانمان در رفاه به سر برند و از امکانات زندگی، بهداشت، آموزش و تفریح بهره مند شوند و خود نیز، هنگام پیری و از کار افتادگی بتوانیم دمی را در آسایش و در کنار ایشان بسر ببریم. ما در تمام طول عمر خود، هر زمان که احساس می کردیم جامعه مان کار بیشتر و تحمل زندگی در شرایط سخت تری را از ما می طلبد، بر خود و فرزندان مان فشار آورده و به خیال خود سهم مان را برای تضمین بقاء و امنیت این جامعه پرداختیم و به حداقل ها راضی شدیم به امید آنکه روزی این شرایط تغییر کرده و می توانیم محدودیت ها و حمایت های بی دریغ زن و فرزند و همسایه و دیگران را جبران کنیم. اما اینک بیش از بیست سال از پایان جنگ و دو دهه «بازسازی» و «سازندگی» می گذرد، و نه تنها از رفاه بیشتر که همان زندگی حداقلی نیز خبری نیست. اینک متوجه میشویم که در تمام طول این سی سال چیزی جز دروغ و وعده های پوچ نشنیده ایم و تمام از خود گذشتگی ها و تحمل فشارها را نه برای تأمین بقاء و امنیت جامعه، بلکه برای پر کردن جیب کارفرمایان و سرمایه داران به هدر داده ایم.

اینک بیش به 10 سال است که ما، طبقه کارگر ایران، در نتیجه ی فشارهای طاقت فرسای بهره وری و پول اندوزی کارفرمایان ناچار به مبارزه شده ایم. شبی نیست که بتوانیم با خیالی آسوده از تأمین مایحتاج خود و امنیت شغلی مان سر بر بالین گذاریم. از طرفی شاهد بیکاری همکاران و هم طبقه ای های خود هستیم، اما از طرف دیگر می بینیم که این بیکاری نه به علت نبود بازار فروش محصولات کارخانه و عدم نیاز کارفرما به ساعات کار این کارگران، بلکه به علت تحمیل فشار ساعات کار ایشان بر دوش کارگران شاغل بوده است. هنگامیکه کارفرمایان از نتیجه ی کار ما چاق تر و زندگی شان لوکس تر می شود، گاه ماه ها از پرداخت دستمزد و دیگر بخش های حقوقمان، از قبیل بیمه درمانی و بازنشستگی و پاداش ها و غیرو خودداری می کنند. و این در زمانی است که قریب به 70 درصد کارفرمایان را دولت تشکیل می دهد. به هرجا و مرجعی که رجوع می کنیم، آنها را حامی کارفرمایان و سرمایه داران می یابیم که ابتدا با وقت تلف کردن و کاغذ بازی و وعده های توخالی ما را سر می دوانند و سپس با تهدید و بند و شلاق پاسخمان را می دهند.

رفقا! کارگران زحمتکش!

اینک کاملاً محرز است که این دولت با تمام دستگاه های اداری و نیروهای سرکوبگرش کاملاً در اختیار منافع کارفرمایان و سرمایه داران است و بخشی از نظام سرمایه داری و شاید هم مهمترین بخش آن می باشد. هر جا که سرمایه داران و مالکان کارخانه ها و دیگر موسسات خدماتی و تولیدی در پاسخگویی به ما کم می آورند، عده ای چماقدار اونبفرم پوش را بر سرمان خراب می کنند یا دستگاه امنیتی شان را به سراغ فعالترین کارگران می فرستند و در زندان و بی دادگاه هایشان مضروب و محکوم می کنند. اما، سرمایه دارانی که نتایج کار ما را به دلار و طلا تبدیل کرده و میلیاردها میلیارد بار کامیون می کنند و به خارج می فرستند را نه تنها مجازات نکرده، بلکه افرادی چون محسن رضایی را برای میانجی گری به نفع این سارقان، راهی ترکیه می کنند. پول فروش نفت را به حساب های بانک ها ریخته و سپس آنها را زیر لوای پرداخت «وام های اشتغال زا» به جیب شرکای بخش خصوصی و بودجه های بدون نظارت دولتی سرازیر می کنند. اشتباه سیری ناپذیر ایشان به حدی است که آخر سال هم میلیاردها میلیارد پول بی پشتوانه چاپ کرده و دولت را به بانک ها بدهکار نشان می دهند. این آدمخواران برای سود بری دست به هر کاری می زنند. زنان و فرزندان ما را در بازارهای برده داری کشورهای عربی می فروشند. مواد مخدر را وارد کرده و واسطه ی انتقالش به کشورهای اروپایی و آمریکایی می شوند. با اسلحه های غیر رسمی شان در رأس قاچاقچی های محصولات مصرفی و قاچاق سوخت به خارج و هر چیز دیگری که از لوله بگذرد و در کانتینر جای بگیرد و بار کشتی و هواپیما و کامیون شود قرار می گیرند. خوب مسلم است که برای حفظ چنین نظام بی رویه و بلبشو بی نیاز به چماقدار مسلح و بیدادگاه و زندان و شلاق دارند. مسلم است که به ما اجازه تشکل نمی دهند تا مزاحم کارشان نشویم، تا ما را از هر گونه اعتراضی باز دارند و این ماشین آدمخوار و خونخوار را تغذیه کنند. آری این نظام سرمایه داری است که تنها انگیزه ی موجودیتش سودآوری سرمایه داران است و تنها امکان بقایش دولتی است که از قدرت گیری مردم جلوگیری کند.

هم طبقه ای ها و همدردان مبارز!

اینک بیش از ده سال است که چشمان ما به این اجحافات و بی نظمی ها باز شده و برای امنیت شغلی خود و بازپس گیری دستمزدهای معوقه و حقوق به سرقت رفته خود با کارفرمایان مان درگیر شده ایم. در این مدت ده سال، هر روز و هر سال بر تعداد کارگران اعتراضی افزوده شده و روزی نیست که هزاران نفر از ما در اقصا نقاط کشور با کارفرمایان و سرمایه داران و دستگاه های اداری دولتی و امنیتی و انتظامی شان درگیر نباشیم. آنها همراه با سرکوبشان به ما می گویند که تا دنیا دنیا است همیشه همینطور بوده و هیچ راهی بغیر از تمکین در مقابل آنان نداریم. این دروغ است! چرا ما باید تولید کنیم تا کارفرما سود ببرد؟ این بعلت سود بردن سرمایه دار است که «قیمت» محصولات مهم می شود. چرا باید کارخانه ای بسته شود و کارگزارش بیکار گردند چون در فلان نقطه جهان این کالا ارزان تر تولید می شود؟ بغیر از آنست که معنی این حرف اینست که سرمایه دار می تواند به جای باز نگاه داشتن کارخانه همین محصول را از فلان کشور وارد کند تا سود بیشتری ببرد؟ سود بیشتر هم یعنی انباشتن جیب و حساب های بانکی سرمایه داران از پول و طلا! جامعه و نظامی که انگیزه نظم و حرکتش سود و انباشتن سرمایه و پول باشد، خوب مسلم است که برده فروش، قاچاقچی و دزد سرگردنه هم دنبالش می آید. چه کار پر درآمدتر و پر سود تری از قاچاق و فساد و دزدی سراغ دارید؟ در جامعه ای که همه زندگی می کنند تا سرمایه داران سود اندوزی کنند، همین دزدان و قاچاقچیان و مفسدان هستند که خود را به بالا کشیده و در رأس مقام ها و وزارتخانه ها می نشینند و کنترل بازار و تولید و زندگی مان را در دست می گیرند. خنده دار نیست که همین جماعت فعال کارگری را به بیدادگاه می کشند و به نام «قانون» در زندان می اندازند؟ تأسف بار نیست که هر اقدامی برای متشکل کردن مردم در مبارزه با دزدی و کلاه برداری و فساد سرمایه داران «اقدام علیه امنیت ملی» محسوب می شود؟ چگونه می توان گفت که زندگی ای بهتر از این ممکن نیست؟ چه کسی گفته است که تنها انگیزه ی کار و زندگی و هدف انسان ها از بقاء، فقط دزدی و فساد، زیر لوای «مالکیت» و «بهره وری» است؟ آنها دروغ می گویند و این دروغ ها را از طریق فیلم و تلویزیون و سینما و قصه های رادیویی به خورد ما می دهند و ما و زن و بچه ی ما را در مدارس و جماعت هایشان گمراه می کنند.

دوستان و رفقای گرامی!

زندگی بهتر ممکن است. هنگامیکه به جای سودآوری سرمایه داران، رفاه و آسایش مردمان انگیزه و هدف کار و زندگی مان باشد. به ما چه که در فلان نقطه جهان محصولات شبیه به محصولات کارخانه های ما، ارزان تر تولید می شود؟ هنگامیکه تأمین کار کارگران برای نان آوری و بهبود زندگی مردم هدف ما باشد. فلان محصول ارزان چینی به چه درد ما می خورد هنگامیکه حتی همان را هم نتوانیم بخریم؟ اما با داشتن کار و درآمد بتوانیم محصولاتی که خود تولید می کنیم برای زن و فرزندانمان تهیه کنیم؟

آری! ما باید جامعه ای را بنا کنیم که انگیزه کار و فعالیتش تأمین معاش و بهبودی زندگی مردم باشد. اما مسلم است تا زمانی که این دولت سرمایه دار پا برجاست هرگز نخواهد گذاشت به چنین جامعه ی عاری از دزدی و فساد و سود اندوزی برسیم و تا آنجا که قدرت دارد از پایه گذاری چنین نظم و نظامی جلوگیری خواهد کرد. اما خوشبختانه چند ماهی است که میان این دزدان و غارتگران بر سر سهم بیشتر مال و ثروت و قدرت دعوا افتاده و مردم و جوانان قهرمان ما نیز این فرصت را تشخیص داده و برای تغییر آنچه که هست به خیابان ها آمده اند. آنها شعارهایی می دهند که حکایت از همدردی مان دارد: «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر این دولت مردم فریب»، اما تا زمانیکه خود ما بصورت گسترده و سازمان یافته در زیر بیرق های مشخصی کنده ای همکاران مان در محل اشتغال، یا هم رشته هایمان از یک خط تولیدی و یا هم طبقه ای هایمان در یک شهر و استان و کشور گرد هم نیاییم و در این مبارزات، همراه با دیگران شرکت نکنیم، هیچکس خواسته های ما را فریاد نخواهد زد. پس بیایید و از همکاران و هم طبقه ای های خود دعوت کنیم تا از همین تظاهرات سراسری 13 آبان به خیابان ها و میدان ها آمده و در پناه و میان دریای خروشان میلیونی مردم، خواسته های خود را فریاد کنیم: **نان، مسکن، آزادی - جمهوری شورایی - کارگران کمونیست ایران، دوم آبان ماه 1388**

اخبار کوتاه

بالاخره اتفاق افتاد: پیوستن مردم به تظاهرات کارگران در اهواز

کارگران کارخانه‌ی لوله بتونی اهواز صبح امروز در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه‌ی خود تجمع اعتراضی برپا کردند. کارگران کارخانه‌ی لوله بتونی اهواز صبح امروز در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه‌ی خود تجمع اعتراضی برپا کردند. به گزارش هرانا، کارگران کارخانه لوله بتونی اهواز، صبح امروز در اعتراض به عدم پرداخت حقوق 10 ماهه از سوی مسئولین کارخانه در میدان شهدای اهواز تجمع اعتراضی برپا کردند. بر اساس گزارش‌های دریافتی، در این تجمع اعتراضی نیروهای انتظامی نیز حضور داشتند اما تا این لحظه، خبری از برخورد بین پلیس با تجمع کنندگان گزارش نشده است. در این میان، تجمع کارگران مورد استقبال شهروندان نیز قرار گرفت و در حمایت از ایشان شعارهای بر علیه مسئولین دولتی سر داده شد.

لازم به ذکر است که کارگران کارخانه لوله بتونی اهواز، فردا نیز در اعتراض به وضعیت خود مجدداً تجمع اعتراضی برپا خواهند کرد. امروز، حوالی یک ساعت پیش، اهواز فضای اعتراضی بعد از انتخابات را بیش و بهتر از هر زمان تجربه کرد. امروز، اهواز فضای اعتراضی بعد از انتخابات را بیش و بهتر از هر زمان تجربه کرد. در حالی که کارکنان شرکت لوله سازی در اعتراض به عدم پرداخت 10 ماه حقوق خود، شعار "هی هات منه ذله" سر داده بودند مردم عادی با پیوستن به آنها فضا را دگرگون کرده، و شعارها تبدیل به شعارهای دیگر نقاط ایران شد، از جمله ی این شعارها: "زندگی در ایران حق مسلم ماست"، "دولت کودتا استعفاستعفا"، "یا مرگ یا عدالت"، "نصر من اله وفتح قریب مرگ بر این دولت مردم فریب". این جمعیت دقیقاً در نقطه مرکزی اهواز-چهارراه نادری- گرد آمده بود و با برخورد به دور از خشونت پلیس، به صورت جمعی مرکز شهر را ترک کرده و همچنان به شعارهای خود ادامه دادند. تنها، در این میان بسیجیان دوربین‌های مردم را از آنها می گرفتند.

ضرب و شتم کارگران معترض لوله سازی اهواز

کارگران کارخانه لوله سازی اهواز در اعتراض به پرداخت نشدن حقوقهای عقب افتاده در چهار راه نادری این شهر تظاهرات کردند. کارگران شعار می دادند زندگی در ایران حق مسلم ماست و نصر من الله و فتح قریب. مزدوران حکومتی به کارگران معترض یورش بردند و به ضرب و شتم آنان پرداختند.

برگزاری دومین تجمع اعتراضی کارگران کارخانه‌ی لوله چدنی اهواز

کارگران کارخانه‌ی لوله چدنی اهواز صبح امروز در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه‌ی خود تجمع اعتراضی برپا کردند. کارگران کارخانه لوله چدنی اهواز، صبح امروز در اعتراض به عدم پرداخت حقوق 10 ماهه از سوی مسئولین کارخانه در میدان شهدای اهواز، خیابان نادری، طالقانی، 30 متری تجمع اعتراضی برپا کردند. لازم به ذکر است که در این تجمع، کارگران به مدت 12 دقیقه با تجمع خود خیابان نادری را مسدود کردند. بر اساس گزارش‌های دریافتی، در این تجمع اعتراضی نیروهای گارد ضد شورش که به دور تجمع کنندگان حلقه زده بودند، چهره‌ی متفاوت از تجمع روز گذشته‌ی این کارگران را به نمایش گذاشتند و این تجمع بدون درگیری به مدت 3 ساعت ادامه داشت. در گزارش روز گذشته، تجمع کارگران کارخانه‌ی لوله بتونی اهواز از سوی مجموعه اعلام شده بود، که در این خبر تصحیح شد.

اعتلای جنبش کارگری و هراس حکومتی

حتماً با خبر هستید که 5 تن از فعالان سندیکایی کارگران هفت تپه حکم نهایی خود را دریافت کردند. نام ایشان و مقدار محکومیت شان عبارت زیر است: علی نجاتی رئیس، فریدون نیکوفرد نایب رئیس، قربان علی پور منشی و جلیل احمدی عضو سندیکا هر کدام به 6 ماه حبس تعلیقی و 6 ماه حبس تعزیری محکوم شده اند. برای محمد حیدری مهر عضو دیگر سندیکا نیز 4 ماه حبس تعزیری و 8 ماه حبس تعلیقی قطعیت یافته است. این محکومیت ها هنگامی صورت می پذیرد که به علت فشارهای ناشی از سقوط اقتصادی، همراه با نرخ بالای دو رقمی تورم ناشی از آن که با برداشتن سوبسیدهای کالاهای اساسی قیمت ها را چند برابر کرده است، طبقه کارگر را بیش از پیش به میدان مبارزه اقتصادی کشانده است. روزی نیست که هزاران کارگر در چهار گوشه کشور در حال اعتراض نباشند. اعتراضات ایشان به از دست دادن مشاغل شان به علت بسته شدن واحدهای تولیدی و اداری می باشد. آنها یی هم که هنوز بر سر کارشان هستند، با عدم دریافت چند ماهه دستمزدها و بخش های پنهان حقوق شان، از جمله «پاداش ها»، بیمه درمانی و حق ترابری و سود سهام و... روبرو هستند. از طرف دیگر، روزی نیست که در گوشه و کنار شهر، در صف خریداری کالاهای اساسی، بخصوص صف های مقابل نانوايي ها، اعتراض و درگیری پیش نیاید. همچنین، هفته گذشته در اعتراضات و تظاهرات کارگران لوله سازی اهواز و پیوستن مردم به ایشان، این اعتراضات رنگ و بوی سیاسی نیز به خود گرفت. و تمامی این وقایع باعث ایجاد هراس هر دو جناح حکومتی، اصلاح طلب و کودتاچی و حامیان خارجی شان گشته است. چرا که اگر تمامی جمعیت معترض کارگری، در لباس تولید کننده و مصرف کننده، به جای اعتراض در مقابل محل شغلی و ادارات دولتی و صف های نانوايي، وارد صحنه های خیابانی شوند، دیگر نه تنها امیدي به بقاء دولت احمدی نژاد و ثبات دولت های بعدی کودتاچیان نخواهد بود، بلکه هیچ تضمینی برای فروکش کردن مبارزات مردمی، حتی پس از سازش اصلاح طلبان هم باقی نخواهد ماند.

اما آیا واقعاً حکومت سرمایه داران فکر می کند که در چنین اوضاعی، سرکوب و تهدید تنی چند از فعالان کارگری به بند و زندان می تواند از جاری شدن سیل خروشان اعتراضات کارگری به خیابان ها جلوگیری کند؟ باورش سخت است.

پیوستن کارگران صنعت نفت و دانشجویان انقلابی به اعتراضات کارگران لوله سازی اهواز

همانطور که امیدوارانه از وجود تمایل همبستگی و اتحاد میان اقشار مختلف مردمی سخن گفته بودیم مژده می دهیم که بنا بر خبر دریافتی در جریان اعتراضات کارگران لوله سازی اهواز، جمعی از کارگران صنعت نفت و جمعی از دانشجویان اهواز هم به اعتصاب و اعتراض ملحق شدند. کارگران در جریان اعتراضاتشان از خیابان طالقانی تا اواسط خیابان نادری را بسته بودند. در چند نقطه اهواز نیز درگیری بین معترضان و نیروهای پلیس به وجود آمد. خبرهای تکمیل و جزئیات این تظاهرات را در صورت دریافت فردا ارائه خواهیم داد.

اعتراضات کارگری در اهواز، قزوین، تهران و سندج

طبق خبرهای رسیده دیروز نیز 250 نفر از کارگران لوله سازی اهواز به اعتراضات خود ادامه دادند. نکته ی بسیار مثبتی که این کارگران به آن دست زده اند اعتراض همراه با راهپیمایی است. این کارگران برای دیدن مسئولان شهری به سمت مسجدی که آنها در آنجا حضور داشتند راهپیمایی کردند. البته آنچنان که واضح بود از مسئولان شهری چیزی عایدشان نشد و ایشان حتی در جمع کارگران نیز حاضر نشدند. اما نماینده شهر در مجلس به میان کارگران آمد و وعده داد بزودی مبلغ یک میلیارد و نیم تومان به این شرکت پرداخت می شود تا مدیریت شرکت بتواند به وعده های خود به کارگران عمل کند. اما او از بیان اینکه در چه تاریخی این مبلغ قرار است در اختیار مدیریت قرار گیرد، شانه خالی کرد. اما همانطور که گفتیم این راهپیمایی نکته بسیار مهمی در مبارزات ایشان است که در جهت اصلی بسیار موفقیت آمیز بوده است. آنها با اقدام در راهپیمایی توانسته اند نظر مردم را در مسیرهای گذر شان به خواسته های خود جلب کنند و حمایت عملی ایشان را به دست بیاورند. در گزارشات

اخبار کوتاه

به دست آمده از این راهپیمایی ها مردم به صف کارگران پیوسته با دادن شعار از ایشان حمایت کرده اند. کارگران لوله سازی اهواز باید تا به حال فهمیده باشند که وعده و وعید های نمایندگان مجلس و مدیریت و حتی مسئولان دولتی دردی از ایشان دوا نکرده و ایشان را به خواسته هایشان نمی رساند. اما اگر ایشان بتوانند به همین صورت روزهای گذشته حمایت مردم و بخصوص همکارانشان در کارخانه و کارگران دیگر را به دست بیاورند، فشار بر روی مسئولان شهری و دولت مرکزی به حدی خواهد رسید که مدیریت را مجبور به قبول و اقدام جهت جلب رضایت کارگران بنمایند. این کارخانه دارای 700 کارگر است که روز گذشته 250 تن از این کارگران در اعتراض و راهپیمایی شرکت کردند.

همچنین در نقطه دیگری از کشور، در قزوین، بار دیگر کارگران چینی سازی البرز دست به اعتراض زدند و برای جلب توجه مردم و فشار بر کارفرمای خصوصی خود، اقدام به بستن جاده اصلی شهرک صنعتی البرز کردند. طبق این گزارشات، اعتراض کارگران به علت خلف وعده ی کارفرما بوده است. این کارگران در مبارزات پیشین خود موفق به مصادره موجودی انبارها شده بودند. اما متأسفانه گول وعده های کارفرما را خوردند. کارفرما به ایشان وعده داده بود که با فروش موجودی انبارها پرداخت چهار ماه حقوق معوقه ایشان را پرداخت می کند. اما اینک که مدنی است از فروش این موجودی می گذرد، کارفرما حقوق عقب افتاده ایشان را پرداخت نکرده است.

دوباره در همین روز در تهران، جمعی از کارکنان قسمت توزیع و شرکت پخش ارمونوش به آنچه روزمزد شدن کارکنان دانسته اند در محوطه وزارت کار تجمع کردند. آنها این امر را منجر به کاهش شدید حقوق و مزایای شان با وجود سابقه کاری چندساله شان عنوان می کنند. مدیریت شرکت این کارگران را پس از چند سال به صورت روزمزد درآورده اند که با 13 ساعت کار در حالت ایده آل حداکثر برای یک روز کاری 17 هزار پرداخت می شود؛ در واقع حقوق ثابت حذف شده و فقط پورسانت را در نظر گرفته اند. همچنین، تمام پاداش و سنوات و بن های این کارگران حذف شده و به دلیل شکایت آنها به وزارت کار، امروز آنها را به داخل شرکت راه نداده اند و شرکت مذکور از کارگران انبار برای پخش محصولات خود استفاده می کند. از سندی نیز خبر اعتصاب هشدار دهنده ی چند ساعتی 3000 کارگر نانواپی های آن شهر رسیده است. طبق این خبر، کارگران خبازهای سندی صبح روز دوشنبه در اعتراض به میزان دستمزد و حقوق ماهیانه و بی توجهی مسوولان استان به وضعیت معیشتی خود به مدت چهار ساعت اعتصاب کردند. اعتصاب امروز کارگران خبازهای سندی براساس اعلام قبلی و برای جلوگیری از بروز مشکل برای مردم تا ساعت 9 صبح روز دوشنبه ادامه خواهد داشت. خبازان از ساعت 9 مجدداً کار پخت نان و عرضه آن را آغاز می کنند. قرار است در صورت ادامه بی توجهی مسوولان به وضعیت حقوقی کارگران خباز؛ خبازهای سندی روز پنجشنبه به طور کامل اعتصاب کرده و از پخت و عرضه نان خودداری کنند. کارگران خباز سندی اعتصاب محدود روز دوشنبه را هشدار برای مسوولان دانسته اند تا آنها بدانند که تصمیمشان برای اعتصاب نامحدود در صورت ادامه وضعیت فعلی جدی است. سندی حدود 400 خباز با بیش از 3000 کارگر دارد.

متأسفانه کارگران ما همواره از ساده لوحی و صداقت خود و اعتماد به وعده های کارفرما و مسئولان حکومت سرمایه داری ضرر دیده اند. زمان آن رسیده که ایشان دست از این اعتماد برداشته و سرنوشت خود را بدست بگیرند. در مورد کارگران چینی البرز، حتی اگر ایشان قبول کرده بودند که کارفرما تا فروش موجودی های انبار نمی تواند حقوق شان را بپردازد، می بایستی تا زمانیکه این موجودی در اختیار ایشان بود، خودشان مستقیماً اقدام به فروش آن می نمودند. کارگران لوله سازی اهواز و دیگر کارگران باید از این تجربه درس بگیرند و با تشکیل جلسات عمومی کارخانه و جلب حمایت تمامی کارگران هر واحد، بر کل عملکرد مالک و مدیریت کارخانه نظارت کامل داشته باشند و در صورت دیدن تخلفات، جهت تأمین و حفظ منافع خود و دیگر کارگران سریعاً تصمیم گیری و اقدام کنند.

باز هم دخالت نیروهای سرکوبگر در حمایت از سرمایه دار

کارگران لوله چدنی اهواز در چهارمین روز اعتراضات خود در خصوص عدم پرداخت ده ماه حقوق خود اقدام به تجمع و راهپیمایی در چهارراه نادری و خیابانهای 30 متری و طالقانی اهواز کردند، نیروهای انتظامی که در طی روزهای قبل تنها نظاره گر این اعتراضات بودند در طی اعتراض روز جاری خواستار پایان یافتن اعتراضات و پراکنده شدن کارگران شدند.

با عدم قبول این خواسته نیروهای انتظامی از سوی کارگران معترض، این نیروها به جمعیت کارگران یورش برده و با این اقدام تجمع را به خشونت کشاندند، در این رابطه علاوه بر تعدادی از کارگران که زخمی شده اند، دست کم بازداشت 50 کارگر دیگر نیز گزارش شده است. از سرنوشت کارگران بازداشت شده اطلاعی در دست نیست.

این دخالت های حکومتی بیانگر نقش دولت در نظام سرمایه داری است. سالیانست که سازشکاران و نادانان سعی دارند به ما بقبولانند که که دولت و دم و دستگاه وزارتخانه ها و نیروی پلیس و بسیج و ... بی طرفند و در صورت رجوع ما به ایشان سعی خواهند کرد که طرف عدالت را بگیرند. هر بار که اعتراضات ما به کارفرما نتیجه ای ندارد و می خواهیم قدم های قاطعانه ای در اعمال فشار مستقیم برداریم، سر و کله ی این پیر مردان پیدا می شود که برویم و حق مان را از اداره کار و فرماندار و یا نمایندگان مجلس و دادگاه بگیریم. اما تا به حال حتی یکبار هم محض نمونه این اقدامات کارگری و دریوزگی حق و حقوق از کارفرما و حکومت سرمایه داران به جایی نرسیده است. کارگران لوله سازی اهواز بیش از 13 ماه است که حقوق شان به تعویق افتاده است. کارفرما هر که می خواهد، باشد. تاین عمل دزدی حق است. حکومت سرمایه دار چهره اش را زمانی نشان می دهد که به جای اعتراض به دزدی، به دزد زده حمله می کند. ما را مضروب کرده به زندان می برد.

کارگران لوله سازی اهواز باید تا به حال فهمیده باشند که تا زمانیکه این حکومت دیکتاتوری بر ما اعمال زور می کند، هیچ حقی را نمی توان از کارفرما گرفت. سرمایه داران بر خلاف کارگران می دانند که این حکومت متعلق به خودشان است و با پشت گرمی قدرت سرکوب همین حکومت است که به خود جرات می دهد تا برای یکسال حقوق کارگران را پرداخت نکند. این دوستان و رفقای ما در لوله سازی اهواز، حمایت مردم از خواسته هایشان را نیز تجربه کرده اند. چرا که این مردم نیز از هم طبقه ای ها و زنان و فرزندان خودمان هستند و تنها تکیه گاه ما می باشند. تمام کسانی که سعی دارند ما را از مبارزات مردم دور نگاه دارند، چه بدانند و چه ندانند، در عمل به کارفرمایان و حکومتش خدمت کرده اند. منافع ما از منافع مردم جدا نیست. ما همه باید همراه با ادامه مبارزات خودمان، در مبارزات مردم علیه دیکتاتوری حکومتی و دستگاه های سرکوبگرش شرکت کنیم.

کارگران مبارز لوله سازی و مردمان عبور اهواز!

تا روز 13 آبان، روزی که میعاد مردم برای اعتراض به حکومت دیکتاتور و دولت کودتاچیان می باشد در کنار هم شرکت کنید. به دیگر کارگران کارخانه های متعدد اهواز نیز رجوع کرده و آنها را نیز به تجمع مبارزاتی خود دعوت کنید. باشد که با اتحاد شما دولت سرکوبگر حریف واقعی خود را یافته و بفهمد که کارگران و مردم اهواز تنها نیستند و با اتحاد خود آماده رزم علیه زور و ستم اند!

اعضای هیئت مدیره سندیکای کارگران نیشکر ۷ تپه در آستانه اخراج و زندان قرار دارند

بنابه گزارشات رسیده از نیشکر هفت تپه تهدیدات و فشارها وزارت اطلاعات شوش از طریق حراست شرکت نیشکر هفت تپه علیه اعضای هیئت مدیره سندیکا و کارگران شدت یافته است.

از صبح روز چهارشنبه 29 مهرماه 4 تن از اعضای هیئت مدیره سندیکای نیشکر هفت تپه از ورود به شرکت منع شدند. آنها توسط حراست شرکت نیشکر هفت تپه که زیر نظر اداره اطلاعات شوش سرکوب کارگران را به عهده دارد از ورود به شرکت منع شدند. اسامی اعضای هیئت مدیره که از ورود به شرکت منع شده اند عبارتند از: فریدون نیکو فرد، جلیل احمدی، رمضان علیپور و محمد حیدری مهر می باشند. آنها اخیراً به 6 ماه حبس تعزیری

“بسوی انقلاب” را بخوانید و در میان مردم پخش کنید!

و 6 ماه حبس تعلیقی و آقای حیدری مهر به 4 ماه حبس تعزیری و 8 ماه حبس تعلیقی محکوم شدند.

مدتی قبل از آن آقای علی نجاتی رئیس هیئت مدیره سندیکا کارگران نیشکر هفت تپه از کار اخراج و از ورود به شرکت منع شده بود. بیش از 6 ماه است که حقوق و مزایای او را قطع کرده اند این در حالی است که او نسبت به حکم اخراج غیر قانونی و غیر انسانی خود اعتراض نموده است. اداره کار علت اخراج را غیبت طولانی عنوان می کند در حالی که او در بازداشت وزارت اطلاعات بسر می برد.

داودی رئیس حراست شرکت نیشکر هفت تپه که با هماهنگی اداره اطلاعات شوش سرکوب کارگران را به عهده دارد، از ورود کارگران ممانعت به عمل آورد. داودی اخیراً تعداد افراد حراست شرکت را به 2 برابر افزایش داده است از 50 نفر به 100 نفر رسانده است. افراد حراست با بیسیم در نقاط مختلف شرکت بخصوص در محلهای که کارگران حضور دارند مستقر می شوند و هرگونه تجمع کارگران را بلافاصله گزارش میدهند. همچنین برای پیشگیری از اعتصابات و اعتراضات کارگری در اعتراض به سرکوب و ضایع کردن حقوق کارگران تعدادی افراد خبرچین در میان آنها نفوذ داده شده و از این طریق سعی دارند که جو بدبینی و بی اعتمادی را بین کارگران رشد دهند. اقدامات سرکوبگرانه کارگران در شرکت زیر نظر مددی مدیر عامل شرکت صورت می گیرد.

کارگران پس از شنیدن خبر ممانعت از حضور افراد هیئت مدیره سندیکا در محل کارشان و شایعاتی مبنی بر دستگیری آنها خشمگین هستند و اعلام کرده اند در صورتیکه این ممانعت ادامه یابد در روزهای آینده قصد دارند که اعتراضات و اعتصابات گسترده ای را آغاز کنند. آنها خواستار لغو فوری و بی قید و شرط احکام سرکوبگران زندان علیه کارگران، بازگشت علی نجاتی به محل کارش و پرداخت حقوق چند ماه اخیر وی و اعاده حیثیت از او، برداشتن ممانعت از حضور اعضای هیئت مدیره سندیکا و عذرخواهی رسمی مدیر عامل شرکت از اعضای هیئت مدیره سندیکا در مقابل جمع کارگران و اخراج داودی رئیس سرکوبگر حراست شرکت هستند.

از طرفی دیگر کارگران 2 ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده اند. و همچنین ساعت اضافه کاری را به نصف کاهش داده اند و این مسئله باعث مشکلات عدیده معیشتی برای کارگران شده است.

کارگران خباز سنندج در صورت عدم رسیدگی به وضعیتشان دست به اعتصاب خواهند زد

بر اساس گزارش رسیده از کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، اگر فرمانداری و دیگر مسئولین استان به خواست کارگران خباز سنندج رسیدگی نکنند، آنان دست از کار خواهند کشید.

کارگران خباز سنندج در راستای افزایش دستمزد خود و جمع آوری طوماری که به امضا بیش از 400 نانوانی در شهر سنندج رسیده خواستار افزایش دستمزد خود شده اند.

در شهر سنندج 450 واحد نانوانی، سنگگ، لواشی و بربری موجود است که حداقل 4500 کارگر در این واحد ها مشغول به کار می باشند. کارگران خباز سنندج بعد از برگزاری مجمع عمومی خود خواستار آن شدند که با توجه به پائین بودن دستمزدها و عدم افزایش دستمزد در سال 88، دستمزد آنان افزایش یابد اما تا کنون مسئولین استانی به این خواست هیچ گونه جوابی نداده اند.

کارگران در چندین جلسه خود که با فرماندار و استاندار در سنندج داشته اند متذکر شدند اگر تا پایان روز یکشنبه 3 ابانماه به مطالبه قانونی آنان رسیدگی نشود و دستمزد آنان افزایش پیدا نکند تمامی 450 واحد نانوانی در سطح شهر سنندج دست به اعتصاب خواهند زد.

ما اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری از این خواست طبقاتی کارگران خباز حمایت کرده و از تمامی مردم سنندج می خواهیم در صورت اعتصاب کارگران خباز که در راستای افزایش دستمزد صورت میگیرد به هر شکلی که امکان دارد، همه با هم از مطالبات کارگران حمایت و آنان را در این کشمکش طبقاتی یاری رسانیم.

تحصن کارگران کارخانه مهیا مان اصفهان

بنا بر خبر دریافتی صبح روز چهارشنبه 29 مهر ماه کارگران کارخانه مهیا مان اصفهان که واقع در شهرک صنعتی مورچه خورت میباشد در اقدامی اعتراضی به پرداخت نشدن حقوق و مزایای 10 ماهه سال جاری در مقابل استاندار اصفهان دست به تحصن و اجتماع زدند و خواستار احقاق حقوق خود شدند.

بیش از ۶۵ درصد کارخانه های سمنان بسته شدند

بنا بر خبر دریافتی از شاهرود حدود 65 درصد از کارخانه های سمنان یا بسته شده اند و یا در حال تعطیل شدن هستند و با اینکه اکثر کارگران خود را اخراج کرده اند. طبق گزارشات به دست آمده این شهرک به شهرک اشیاج تبدیل شده است. گفته میشود بسیاری از کارگران این کارخانه ها از این موضوع بسیار ناراضی بوده به طوری که حاضر هستند با اندک پولی دوباره به همان کارخانه برگردند ولی متأسفانه این امر میسر نیست چرا که این کارخانه ها دچار ورشکستگی شده اند.

اخراج کارگران رسمی شرکت گواه سازنده ماشین های سنگین

بنا بر خبر دریافتی، شرکت گواه سازنده ماشین های سنگین (انوبوس، کامیون) 20 نفر از کارگران رسمی خود را اخراج کرد. بنا به گفته یکی از کارگران، شرکت گواه جدیداً با شرکت های پیمانکار قرار داد بسته و به کارگران رسمی اعلام کرده که برای ادامه کار در این شرکت، کارگران باید با پیمانکاران قرارداد جدید امضا کنند در غیر اینصورت اخراج می شوند. در همین راستا 20 نفر از کارگران درخواست شرکت گواه را قبول نکردند و از کار اخراج شدند به همین دلیل به اداره کار شمالغرب تهران مراجعه و شکایت خودشان را به این اداره تسلیم کردند.

اخراج کارگران معترض شرکت مسیل باختر!

بنا به خبر دریافتی، در چند روز اخیر 12 نفر از کارگران شرکت مسیل باختر، به دستور نوتاش مدیر شرکت از کار اخراج شده اند. هر یک از این کارگران بین 1 تا 4 سال سابقه کار دارند. "جرم" این کارگران اعتراض به شرایط سخت و غیر انسانی کاری و بخصوص اعتراض نسبت به عدم دریافت دستمزدها و مبالغ اضافه کاری مربوط به 2 ماهه مرداد، شهریور و مهر است! این کارگران در حالی از کار اخراج شده اند که حتی همان قراردادهای کاری ناعادلانه و کارفرما پسندشان هم به اتمام نرسیده است. هم اکنون بیش از 500 نفر از کارگران، با وجود اینکه برای گذران زندگی، برای زنده ماندن و برای تأمین ابتدائی ترین نیازهای ضروری خود و خانواده هایشان معطلند، از جانب نوتاش و کارچاق کنه های اطرافش با چماق اخراج از کار روبرو شده اند! اخراج از کار، بیکار سازی و تهدید کارگران به گرسنگی و فقر بیشتر، همیشه از جمله حربه های ضد کارگری سرمایه داران و دولتهای خدمتگزارشان برای خاموش نمودن شعله اعتراضات برحق کارگری بوده و هست. اما مهمتر اینست که شکمهای گرسنه و دستهای خالی چیزی برای از دست دادن ندارند! خواست اصلی کارگران مسیل باختر در حال حاضر، در کنار دیگر مطالباتشان، بازگشت به کار بی قید و شرط و فوری کارگران اخراجی معترض و مبارز و همچنین دریافت فوری دستمزدهای 2 ماهه معوقه میباشد.

شرکت راه و ساختمان مسیل باختر با بیش از 500 نفر کارگر قراردادی سفید امضا با دستمزدهای 264 هزار تومانی، مجری انواع طرحهای راه و ساختمانی است. در حال حاضر بخشی از کارگران در پروژه مترو کمال شهر کرج و بخش دیگری از کارگران در طرح ساخت سد دهلران ایلام مشغول به کارند. دفتر اصلی شرکت در خیابان اسکندری تهران واقع است.

کارگران پرسی در مقابل اداره کار سنندج دست به تجمع زدند.

روز چهارشنبه 29 مهر ماه 1388، کارگران پرسی سنندج در اعتراض به حکم جدید اخراج از طرف کارفرما برای بررسی خواست خود به اداره کار سنندج مراجعه و دست به تجمع زدند.

کارگران پرسی در راستای این امر در همان روز به استانداری سنندج جهت پیگیری مطالبه خود مراجعه نمودند.

کار فرمای شرکت پر ریس در حدود ۱۲ ماه پیش دست به اخراج ۳۵ نفر از کارگران پر ریس زده بود که با اعتراض ۱۱ ماه این کارگران روبرو شد و نهایتاً کار فرمای پر ریس ناچار شد بعد از رای دیوان عدالت اداری و پیگیری و مبارزه کارگران، با کارگران قرار داد ۹۵ روز منعقد نماید. کارفرمای پر ریس در تاریخ ۲۸ مهر ماه با اتمام پایان قرارداد از ۳۵ نفر تعداد ۲۳ نفر از کارگران را مجدداً اخراج نموده است. ما اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری این اقدام ضد کارگری کار فرما و میز حمایت اداره کار از وی را محکوم کرده و خواستار آن هستیم که کارگران با حمایت همه جانبه دیگر بخش ها و با اتحاد عمل دیگر کارگران به سر کار های خود باز گردند.

درگیریهایی پراکنده به دلیل گران شدن قیمت نان

گزارشهای دریافتی حاکی از آن است که در پی تصمیم دولت برای گران کردن نان درگیریهایی متعددی در مناطق مختلف تهران در مقابل نانوایها رخ داده است. روز چهارشنبه در تهران پارس در مقابل یک نانوایی درگیری رخ می دهد که ماموران سرکوبگر نیروی انتظامی سراسیمه خود را به محل می رسانند تا مردم معترض را سرکوب کنند.

کارمندان، قربانیان اصلی هدفمند کردن یارانهها

به نظر می رسد که حذف یارانهها و پرداخت یارانههای نقدی، در حالی که هنوز هیچ یک اجرایی نشده است، فوراً تأثیری مستقیم بر قیمت کالاها گذاشته است.

افزایش نرخ برق و برخی مشتقات انرژی و نیز نان به عنوان اصلی ترین و مهم ترین بخش مواد غذایی روزانه مردم از تیرهای اصلی خبر در رسانه های داخلی است.

در ارتباط با این مسأله با گفت و گو با برخی شهروندان، خریداران و فروشندگان و همچنین دکتر جمشید عدالتیان شهرپاری، کارشناس اقتصادی و عضو هیأت نمایندگی اتاق بازرگانی ایران، گزارشی تهیه کرده ام.

خانم طاهری، یک مستمری بگری در این باره می گوید: خیلی، اگر بخواهیم اینها را ریز ریز حساب کنیم، نان و گوشت و بخصوص قیمت گوشت، همین طور بالا می رود. گوشت گوساله به کیلویی ۱۶ هزار تومان رسیده است؛ گوشت چرخ کرده گوساله ۱۰ هزار تومان و گوشت گوسفند هم به کیلویی ۱۶ هزار تومان می رسد.

این اضافه قیمت ها را با نان و مواد دیگر هم که حساب کنیم، خیلی است و تأثیر زیادی دارد.

ممکن است کسی کمی درآمدش بیشتر باشد و بتواند به شکلی با این مسأله کنار بیاید. اما کسی که درآمدش در حدی نیست که بتواند هزینه های ماهانه زندگی اش را تأمین کند و اجاره نشین است، چه کار باید بکند. چرا پول کرایه خانه ها را نمی گوید؟ کرایه خانه سر به فلک کشیده است.

نان خیلی گران شده است؛ هم اندازه های آن کوچک شده و به اندازه های سابق نیست، هم کیفیت آن پایین آمده و هم قیمتش بالا رفته است. آن هم نان که خرید روزمره ی قشر ضعیف جامعه است.

وقتی قیمت برنج خیلی بالا رفت، مردم مجبور شدند شکم خانواده شان را با نان سیر کنند و از عهده ی خرید برنج برنمی آمدند. حالا وضعیت نان هم که این طوری شده است. در عین حال که اندازه ها کوچک شده و نان آب رفته است، قیمت آن بالا رفته است.

به هر حال مردم مجبورند کاری بکنند؛ باید بالاخره شکم خانواده را سیر کنند. سیب زمینی هم به همان نسبت گران می شود. ناگهان سیب زمینی قحطی می شود و هیچ جا نیست؛ یا در بعضی از مغازه ها با قیمت بیشتر پیدا می شود. نان را هم یک سری نانوائی ها با نرخ آزاد می فروشند.

اما افرادی با درآمدهای بسیار پایین تر از میزان های مورد بحث، چگونه زندگی می کنند؟ علی سپهری که کارگر حفار است، می گوید:

من کارگرم و ۲۰۰ [هزار] تومان حقوق می گیرم. پارسال هم همین ۲۰۰ [هزار] تومان را می گرفتم. اما هزینه از پارسال تا به حال دو برابر شده است. قیمت نان بربری ۲۰۰ تومان و خشخاشی آن ۲۰۰ تومان است. پارسال این قیمت ۱۰۰ تومان بود. به ۱۵۰ تومان رسید؛ بعد هم به ۲۰۰ رسید و دارد به طرف ۲۰۰ هم می رود. وضعیت همین طوری است؛ قیمت ها به این منوال بالا می رود. ۱۰۰ [هزار] تومان هم بابت کرایه می پردازیم.

مجبورم دو شغله باشم و هزینه را به شکلی تأمین کنم. اما به چیزهایی مثل پس انداز و آینده فکر نمی کنم. به قول معروف همین طور «بخور و نمیر» پیش می رود.

کارگر سیلوی سنندج و دختر ۱۶ ساله اش قربانی توحش نظام طبقاتی شدند.

بر اساس گزارش رسیده از کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، در مورخه ۲۳/۷/۱۳۸۸ پدر و فرزندش در سنندج بر اثر فشار فرهنگ عقب مانده دست به خود کشی زدند. عایشه زندی که با چند نفر از دوستان دختر خود به مسافرت رفته بود بعد از بازگشت به منزل با برخوردهای تبعیض آمیز و به نهایت تحقیر آمیز اطرافیان مواجه شده تا جایی که پدر وی را وادار میکنند تا به قول خودشان برای جلوگیری از این رسوائی! دختر ۱۶ ساله خود را به قتل برساند.

پدر ناچار با دختر ۱۶ ساله خود به سد قشلاق سنندج میرود و متأسفانه بر اثر فشار روحی ایی که بر وی حاکم شده بود خود و دخترش را می کشد، این دو نفر قربانی مناسبات طبقاتی و عقب افتاده این جامعه شده و در دم جان می یازند.

این اولین بار نیست که به نام دفاع از ناموس و غیرت این چنین حوادث هولناکی رخ میدهد. بی شک با توجه به این مناسبات به غایت مرتجعانه، این هم آخرین بار نخواهد بود.

ما معتقدیم عامل اصلی اینگونه جنایات، بر بستر روابط و مناسبات حاکم بر جامعه ای شکل گرفته و می گیرد که اساس آن بر مناسبات مرد سالارانه با اتکانه به تمامی روابط طبقاتی و مالکیت خصوصی استوار بوده و هست.

جنبش آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری بر ستون های خود استوار است

از روز اول تظاهرات های مردمی، اصلاح طلبان حکومتی سعی بسیار داشتند تا این جنبش را وابسته به رهبران خود نشان دهند. هرکس که در مورد نقش مخرب رهبران اصلاح طلب که مانع اصلی پیشروی جنبش برای احقاق حقوق و اهداف مردمی هستند، سخنی می گفت، فوراً به جناح کودتا منسوب می شد و اینگونه نشان می دادند که این جنبش بر دوش یکی دو رهبر اصلاح طلب استوار است و اگر کسی به تخریب ایشان بپردازد و گذشته ی جنایتکارانه شان را افشا کند، در حقیقت ستون های مبارزات مردمی را تخریب کرده است. آنها از مردم حمایت بی دریغ و کورکورانه از این رهبران را می طلبیده و می طلبند و در میان مردم اینگونه می نمایانند که این جنبش برای رسیدن به پیروزی به این رهبران نیازمند است و ما نباید با طرح شعارهای رادیکال و ساختارشکن، آنها را در شرایطی قرار دهیم که مجبور به پشت کردن به جنبش مردمی و خریدن به کنار ولی فقیه و سپاه پاسداران شوند. اما ایشان هرگز توضیح ندادند که علیرغم اجرای این دستورالعمل ها، چه شد که هاشمی رفسنجانی به مردم خیانت کرد و آغوش رهبر را به احترام مردم ترجیح داد؟

گذشته از آن که اصلاح طلبان حکومتی و رهبران شان پیروی منافع طبقاتی و گروهی خود هستند و هرگز با جنبش مردمی همراهی نکرده و نمی کنند، و همراهی شان با جنبش مردمی تنها تا جایی است که منافع شان را ارضاء کند، عدم صحت ادعاهای هواداران اصلاحات از همان روزهای آغازین مبارزات کاملاً روشن بود. چرا که، اگر ادعاهای ایشان صحت داشت، پس می بایست بعد از بازداشت فله ای رهبران و «اندیشمندان» اصلاح طلب که جناح کودتا در بازی سیاست درون نظامی خود، آنها را رقیب اصلی تصور کرده بود، جنبش صدمه می دید و از نفس می افتاد. اما نه تنها چنین نشد و مبارزات مردمی رو به گسترش و رادیکالیزه شدن نهاد، بلکه خلاف ادعای اصلاح طلبان را ثابت کرد و نشان داد که اتفاقاً جنبش مردمی آن ستونی است که رهبران اصلاح طلب برای فرار از سرکوب و مجازات به آن نیازمندند، و نه برعکس!

در خبرهای رسیده مشخص می شود که توهم ناشی از تبلیغات اصلاح طلبان و حامیان داخلی و خارجی شان که مردم را به گام برداشتن در محدوده ی منویات رهبری اصلاح طلب دعوت می کنند، در میان مردم در حال ریزش است و این جنبش در هر قدم که بر می دارد با درس آموزی از اقدامات مستقیم خود، از توهمات گریخته و به واقعیات واقف می گردد. آخرین خبر حکایت از آن دارد که گروه هایی از جوانان و دانشجویان خود را با نام «گروه انقلاب سبز» مشخص کرده و در بیانیه ها و اعلامیه ها و شعارهای خود، دیگر جوانان و دانشجویان را به سمت رادیکالیزه کردن شعارها و اقدامات خود

تشویق می کنند. این گروه تبلیغات خود را بالاخص بر روی چگونگی شرکت در آکسیون 13 آبان متمرکز کرده و بقول «جهان نیوز»: "با انتشار شبنامه های تحریک کننده به تشویق دانشجویان برای ایجاد تشنج در روز 13 آبان می نماید. در یکی از شبنامه های اخیر که به صورت نا مشخص میان شمشادهای دانشگاه، کیوسکهای تلفن و سرویسهای بهداشتی قرار داده بودند، ضمن توهین به مسئولان نظام از دانشجویان می خواهد تا به خیابانها آمده و اغتشاشات را ادامه دهند."

هراس بیشتر مسئولان حکومتی از برگزاری آکسیون ۱۳ آبان ۱۳۸۸

باز هم گزارشاتی دال بر شدت یافتن هراس مسئولان حکومتی از برگزاری اعتراضی مراسم روز دانش آموز در 13 آبان منتشر شد. روز دوشنبه، سوم آبان ماه، سردار علی فضلی، فرمانده سپاه سیدالشهدای استان تهران در جلسه "یادواره کشوری شهید فهمیده" در کرج گفت: "کانون فتنه اعلام کرد که در روز 13 آبان شیطنت هایی را خواهد داشت، در این زمینه نیز باید هوشیار باشیم و غفلت نکنیم". او ابراز نگرانی کرد که "اگر نگران نباشیم در آینده مشکلات جدی تری را خواهیم داشت".

این سخنان با آنچه که مسئولان حکومتی درباره برگزاری اعتراض آمیز این مراسم می گفتند تفاوت دارد. گو اینکه پس از تظاهرات روز قدس که در آن شعارهایی چون "نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران"، "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" و "مرگ بر دیکتاتور" سر داده شد، تعدادی از امامان جمعه و سرداران سپاه و نیروی انتظامی اقدام به دادن هشدار و تهدید کردن مردم نسبت به برگزاری مراسم 13 آبان کردند، اما ایشان در سخنان خود اصرار داشتند که «اتفاقی نخواهد افتاد» و «جای نگرانی نیست». در صورتیکه در سخنان روز دوشنبه ی سردار فضلای از این موضوع ابراز نگرانی شده است و دیگران را نیز به علت نگران نبودن سرزنش کرده و می گوید که "اگر نگران نباشیم در آینده مشکلات جدی تری را خواهیم داشت".

جنبش دانشجویی با گسترش به شهرهای کوچک جنبش آزادیخواهی را گسترش می دهد

دانشجویان همواره جزء مهمی از جنبش روشنفکری ایران بوده اند. آنان به علت تأثیرپذیری مستقیم شان از تازه ترین علوم جامعه بشری و احساسات جوانی، همواره از پیشگامان جنبش های مردمی بوده و به قول انقلابیون کبیری چون دلادیمیر ایلیچ لنین، روندی که در جنبش دانشجویی دیده می شود، بیانگر آینده ی جنبش مردمی است.

جنبش دانشجویی ایران همراه با دیگر جوانان ما از آغازگران جنبش کنونی مردم ما بودند و پیام مقاومت ایشان به سرعت در میان مردم پخش شد و مورد استقبال میلیونی قرار گرفت. همچنین مقاومت انقلابی و فهرومانه ی ایشان در روز 30 خرداد همراه با دیگر اقدار پایین شهری در مقابل نیروهای مسلح حکومتی و تقدیم جانباختگانی چون سهراب و ندا و ... یکی از مهمترین اقداماتی بود که جنبش را از شکست و فروکش کردن مبارزات در امان نگاه داشت.

با در نظر گرفتن خصوصیات و تأثیرات ذکر شده در بالا، اینک گزارشات رسیده از گسترش جنبش دانشجویی در شهرهای کوچکتر، نوید دهنده ی پیوستن نیروهای تازه نفس به مبارزات مردمی در شهرستان ها می باشد.

طبق گزارشات رسیده از شهرستان یاسوج و شهر کرد، دانشجویان مبارز آن دانشگاه ها حضور خود را در کنار مردم مبارز ایران علیه دیکتاتوری اعلام داشته اند.

بنابه گزارشات رسیده در روزهای اخیر صدها تراکت در دانشگاه آزاد شهرکرد برای دعوت به مراسم 13 آبان و تظاهرات در این روز در محوطه و دانشکده های این دانشگاه پخش شده است. دانشگاه آزاد شهرکرد یکی از مراکز دانشگاهی بوده است که دانشجویان آن در روزهای اخیر با دیوار نویسی، تجمعات و سردادن شعارهای سبز اعتراض خود به دولت کودتا را ابراز کرده اند.

همچنین در خبر دیگری آمده است که در دانشگاه یاسوج دانشجویان از صبح دیروز در اعتراض به تفکیک جنسیتی در سطح دانشگاه اقدام به تحصن و راهپیمایی نمودند

روز دوشنبه 04 آبان ماه در اعتراض به تفکیک جنسیتی مقابل درب دانشگاه تجمع کردند و از آنجا به سوی دفتر رئیس دانشگاه راهپیمایی کردند. دومین تحصن دانشجویی در شروع سال جاری تحصیلی جدید امروز انجام گرفت. از هفته گذشته که دانشجویان ناگهان با دیدن کاغذهایی با عنوان "سرویس خواهران" و "سرویس برادران" بر پیشانی اتوبوس های خط واحد دانشگاه، با اجتماعی خودجوش مانع از تردد سرویسها با این شکل و عنوان شدند که بعد از یکی دو ساعت سرویسها مجدداً به روال سابق اقدام به جابجایی "برادران" و "خواهران" نمودند. تا اینکه از ساعات عصر روز سه شنبه ی هفته قبل دوباره سرویسها با عناوین سابق آذین بسته شد که این اقدام اعتراض دانشجویان را مجدداً در پی داشت. به طوریکه از ساعت 12 امروز بالغ بر 500 از دانشجویان با تجمع در دانشگاه و با سر دادن شعارهایی از قبیل "تبعیض جنسیتها توهین به شخصیتها" و یا "دانشجو می میرد ذلت نمی پذیرد" اعتراض خود را نسبت به این رفتار هیتت ریسه دانشگاه ابراز و خواستار برگشتن اوضاع به روال سابق شدند. گفتمانی است دانشجویان معترض اعلام کرده اند تا رسیدن به حقوق خود به اعتراض ادامه خواهند داد.

تداوم روحیه مبارزاتی در میان دانشجویان تهرانی

امروز خبرهای مهمی در مورد گسترش مبارزات دانشجویی و روحیه مبارزاتی دانشجویان به دستمان رسید. در اولین گزارش، صبح امروز، منابع خبری از حضور گسترده نیروهای حراستی در دانشگاه تهران جنوب دادند. این گزارشات خبر از تجمع و راهپیمایی احتمالی دانشجویان دانشگاه می داد که حضور نیروهای حراستی برای جلوگیری از شکلگیری آن بسیج شده بود. حکومتیان هنوز در این خام خیالی هستند که توده های مردمی و دانشجویان از تهدیدات برخورد های امنیتی و سرکوب نظامی ایشان هراسان می شوند و برای جلوگیری از آکسیون های اعتراضی، حضور پیش از موعد نیروهای سرکوبگر از وقوع اعتراضات جلوگیری می کنند.

هنوز چند ساعت کوتاه از اولین خبر نگذشته بود که خبر برگزاری تجمع در دانشگاه تهران جنوب مخابره گشت. در این گزارش آمده بود که: به رغم تمهیدات گسترده نیروهای امنیتی و حراست دانشگاه تهران جنوب برای مقابله با برنامه اعتراضی دانشجویان، تجمع اعتراضی دانشجویان دانشکده فنی تهران جنوب با حضور حدود 1000 نفر از دانشجویان برگزار شد. در راس ساعت 12 امروز حدود 200 نفر از دانشجویان تهران جنوب با تجمع در صحن اصلی دانشکده فنی این دانشگاه، به سردادن شعارهای اعتراضی پرداختند. دانشجویان معترض ابتدا با سردادن شعار الله اکبر دیگر دانشجویان را به پیوستن به این تجمع دعوت کردند که در فاصله چند دقیقه تعداد دانشجویان معترض به حدود 1000 نفر افزایش یافت. از جمله شعارهای گفته شده در این تجمع: الله اکبر، دانشجو دستگیر بنده دانشگاه تعطیل میشه، مرگ بر دیکتاتور، نصرمن الله و فتح قریب ننگ بر این دولت مردم فریب، همچنین شعار ایرانی می میرد ذلت نمی پذیرد و دانشجو میمیرد ذلت نمی پذیرد بوده است. گسترده نیروهای حراست و شخص رئیس حراست دانشگاه تهران جنوب «مجاور» در میان دانشجویان حکایت دارد. گفتمانی است دانشجویان برای گریز از ضبط تصاویرشان توسط مامورین امنیتی با پارچه صورتهای خود را پوشانده بودند اما با تمام توان شعارهای اعتراضی خود را فریاد می زدند. لازم به ذکر است نیروهای حراست از جمله رئیس حراست دانشگاه به شدت دچار سرگردانی بوده و تنها نظاره گر اعتراض گسترده دانشجویان بودند. این تجمع اعتراضی پنجمین برنامه اعتراضی در دانشگاههای آزاد تهران می باشد که به صورت مستمر از آغاز سال تحصیلی جدید هر سه شنبه در یکی از واحدهای دانشگاه آزاد برگزار شده است.

دروود بر مادران عزادار تهران و رشت

مادران جان باختگان راه آزادی تبدیل به عامل ثبات در جنبش آزادیخواهان کنونی شده اند. هر شنبه این مادران در تهران و رشت در پارک های لاله تهران و گلزار رشت تجمع کرده و مردم را در مورد چگونگی برخورد حکومت دیکتاتوری با تظاهر کنندگان و رفتار وحشیانه با بازداشت شدگان و عدم رسیدگی به شکایت مردم از جانبان عامل کشتار جوانان آگاه می سازند. در مواقعی به خواندن سرود و دادن شعار اقدام می کنند. با اینکه تا به حال چندین بار نیروهای سرکوبگر به تجمعات ایشان حمله کرده و ایشان را مورد آزار و اذیت و بند و زندان قرار داده اند اما نتوانسته اند که روحیه ی این مادران را شکستند و یا تضعیف کنند. تجمع عصرهای شنبه این مادران معیادگاهی برای مبارزین پیر و جوان گشته است. همچنین، اقدامات بین المللی این مادران در مشارکت در مجامع بین المللی مادران عزادار قربانیان نظام های دیکتاتوری سرمایه داری در دیگر کشورهای جهان، از جمله

احمدی نژاد استقلال کشور را بر باد داد؟

به خاطر داریم که در دوره مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری نهم، احمدی نژاد با حمله به سیاست هسته ای اصلاح طلبان و محمد خاتمی آنها را به علت قبول متمم پروتکل هسته ای که به آژانس انرژی هسته ای اجازه بازدید از تأسیسات هسته ای ایران برای کشف اقدامات احتمالی خلاف با پروتکل ممنوعیت ساختن سلاح های هسته ای می داد را وطن فروشی ذکر کرده و از پروژه غنی سازی اورانیوم ایران بعنوان نماد استقلال کشور نام برد. در پی این اعلام موضع بود که «طرفداران» زر خرید خود را به خیابان آورد و شعار «انرژی هسته ای حق مسلم ماست!» را به شعار مرکزی تظاهرات های حامی دولت تبدیل کرد و با اتخاذ این رویه ایران را در معرض انواع تحریم ها و سیاست های انزوی قرار داد. همه می دانیم که این تحریم ها بیش از آنکه دولت و سرمایه داران را محدود کند، مردم را آزد و زندگی شان را در تگنا قرار داد. چه کارخانه ها و مراکز تولیدی دیگری به علت عدم دریافت مواد اولیه و قطعات یدکی و اعتبار بانکی لازم از خارج از کشور که تعطیل و هزاران هزار کارگر بیکار نشدند و شغل های جدید بوجود نیامدند.

اینک در خبرها آمده است که هنگام به خطر افتادن منافع دولت کودتا و سرمایه داران ایرانی و خارجی در اثر آغاز مبارزات مردمی و جهت یابی مستقل و انقلابی آن، همین دولتی که غنی سازی اورانیوم نماد استقلال و عدم وابستگی اش به سرمایه جهانی بود، اینک سراسیمه تمام ادعاهای خود را پس گرفته و درهای تأسیسات هسته ای ایران را به روی نمایندگان آژانس هسته ای باز کرده و حاضر گشته است که از «حق مسلم» ایرانیان در مقابل حمایت خارجی ها از دولتش بگذرد و به پیشنهاد روسیه و فرانسه تن داده و پروژه غنی سازی را در ایران تعطیل کند و اورانیوم غنی سازی شده را از این کشورها وارد نماید. باز هم در خبرهای امروز آمده است که سران کشورهای آمریکا، فرانسه و روسیه این عقب نشینی دولت کودتا را به خود تبریک گفته و پاداش احمدی نژاد را با اعلام حمایت از وی پرداخت کردند.

اما شتاب عقب نشینی حکومت اسلامی، علیرغم ژست های خامنه ای که استفاده ی تبلیغاتی درون حکومتی دارد تا از ریزش نیروهای افراطی که همان چماق به دستان شان در خیابان ها و محلات هستند، جلوگیری کند، آنچنان سرعت یافته و «خطوط قرمز شان» را در نوردیده است که ملاقات ایشان با حکومت اسرائیل هیچکس را متعجب نکرد. طبق خبرهای رسیده، هآرتس در ادامه نوشت: «این جلسه در پشت درهای بسته برگزار شده و تمام شرکت کنندگان متعهد شدند که این جلسه کاملاً محرمانه باقی بماند تا اجازه و فرصت برای مباحثاتی صریح و شفاف داده شود. با این حال این مطلب توسط منابع استرالیایی به روزنامه The Age در این کشور درز کرد.» هآرتس نوشت که هیئت انرژی اتمی اسرائیل تأیید کرد که چنین جلسه ای برگزار شده، ولی در این باره هیچگونه اظهارنظری نکرد.

هآرتس در ادامه افزود: «حرف های رد و بدل شده بین نمایندگان ایران و اسرائیل در سه سرفصل بیان شده که هر کدام از این سرفصل ها شامل موضوعاتی بوده که جامعه جهانی درباره آنها نگران است. این سه سرفصل عبارتند از: ۱. اعلام خاورمیانه به عنوان منطقه خالی از سلاح اتمی. ۲. ممانعت از انتشار سلاح اتمی در منطقه. ۳. توسعه فن آوری هسته ای برای اهداف صلح آمیز.» البته خیلی ها ممکن است این را به وطن فروشی احمدی نژاد نسبت دهند، اما احمدی نژاد در حقیقت همان سیاست و توصیه های اصلاح طلبان را اجرا کرده است. اما در مورد عدم استقلال حکومت دیکتاتوری اسلامی، وطن فروشی و وابستگی اش به سرمایه جهانی در همان سی سال پیش در نشست گوادالوپ صورت گرفت که سرمایه داران جهان غرب از ترس قدرت گیری مردم ایران و تعیین سرنوشتشان به دست خود، نطفه حکومت خمینی - بازرگان را پی ریزی کرده و پیر نوفل دو شاتو نشین را تا حد یک رهبر سیاسی ارتقا دادند.

فرمانده نیروی انتظامی حرف خود را پس گرفت!

این تیتیر خبری در سایت اصلاح طلب نورو به صحبتی از سردار «احمدی مقدم» اشاره دارد که او اعلام داشته بود که «ما با جنبش سبز یا جنبش دیگری اگر در چارچوب قانون باشد مشکلی نداریم و حتی اگر غیرقانونی باشد تا مرز آشوب تحمل می کنیم اما اگر به آشوب و اغتشاش کشیده شود نیروی انتظامی برخورد می کند». این اعلام موضع آقای فرمانده، اصلاح طلبان را خیلی بوجد آورده بود و در تمامی تبلیغات خود با استناد به آن از مردم و دانشجویان می خواستند تا در مورد رفتارهای «رادیکال» و شعارهای «ساختار شکنانه» خود در آکسیون ۱۳ آبان تجدید نظر کنند تا نیروهای سرکوبگر بهانه حمله وحشیانه به صفوف مردم را نداشته باشند. اما ما در همان گزارش خبری گفتیم: «گو اینکه معتقدیم که این حرف هرگز عملی نخواهد شد و نیروهای سرکوبگر در روز سیزدهم آبان نیز، چه شعار مردم به «الله اکبر» و «یا حسین، میرحسین» محدود باشد و چه اینکه شعارها به «مرگ بر خامنه ای» و «مرگ بر جمهوری اسلامی» ارتقا یابد، چون تجمعات گذشته، در هر جا که زورشان به قدرت مردم بچربد، بصورت وحشیانه ای حمله خواهند کرد، و در جاییکه شمار پر تعداد و متمرکز مردمی توان سرکوب را از ایشان بگیرد، مثل همیشه، خود را در کوچه و پس کوچه های فرعی پنهان خواهند نمود.»

بنظر می رسد که لازم نبود تا برگزاری آکسیون ۱۳ آبان منتظر بمانیم تا صحت گفتارمان اثبات شود، چرا که خبری که در زیر عنوان بالا در سایت نورو آمده گزارش می دهد که: «فرمانده نیروی انتظامی اظهارات قبلی خود درباره تجمع جنبش سبز در ۱۳ آبان را پس گرفت. اسماعیل احمدی مقدم با پس گرفتن اظهارات قبلی خود مبنی بر اینکه نیروی انتظامی تجمعات جنبش سبز را تا زمانی که به آشوب کشیده نشود تحمل می کند، در رابطه با احتمال تجمع در روز ۱۳ آبان گفت: "توصیه من این است هر کس می خواهد تجمعی داشته باشد مجوزهای لازم را بگیرد تا از حمایت های نیروی انتظامی برخوردار باشد."»

لاریجانی مشت اصلاح طلبان را در قتل های زندانیان سیاسی باز می کند

در رقابت بین جناح های مختلف حکومتی حقایق بسیاری از فساد و جنایاتشان بر ملا می شود. این یک حکم عینی است که همدستان در جنایت، هنگامیکه منافع شان ایجاب بکند یکدیگر را لو می دهند. این تنها در مورد جانینان و تبهکاران خرده پا صدق نمی کند، بلکه حتی در مورد تبهکاران و جانینان حکومتی هم صادق است. ما شاهد بودیم که در طول مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری دهم، منافع جناحی که بعداً از طریق کودتا مقام های اجرایی را در دست گرفت، افشای وسیع تبهکاری و دزدی و رشوه خواری جناح اصلاح طلب را ایجاب کرد و جناح مقابل نیز سرفت میلیاردها دلار درآمد نفتی و ذخیره ارزی توسط احمدی نژاد و دار و دسته اش را بر ملا ساخت.

اما این بار حمله از سوی اصلاح طلبان و بخصوص جناح طرفدار مهدی کروبی آغاز گشت. مهدی کروبی که بغیر از رقابت با جناح کودتاچی در تلاش است تا فاصله ی محبوبیت خود با موسوی را کمتر کند، اسناد و مدارک و شواهدی دال بر جنایات دولت کودتا و اصولگرایان در قتل و عام و شکنجه و تجاوز مأموران و مسئولان حکومتی به مردم را افشا کرد. این افشاگری ضربه ی بسیار حساسی به مشروعیت نظام دیکتاتوری در سطح جهانی و داخلی وارد آورد.

اما، همچون افشاگری های تبهکاری و دزدی و فساد که در طول مبارزه انتخاباتی مطرح گشت، جناح اصولگرا و حامیان کودتا نیز ساکت ننشسته و در تلافی نقش دولت موسوی را در قتل و عام زندانیان در دوره نخست وزیری او و پخش بیدادگاه های نمایشی از صدا و سیما در همان دوران را افشا می کنند. اولین نشانه چنین اقدامی از سوی جواد لاریجانی در یک مناظره مطرح گشت. گزارش خبرگزاری حکومتی ایلنا صحبت های لاریجانی در این مورد را اینگونه منعکس کرده است: «وی همچنین درخصوص اینکه اظهاراتی راجع به شخص میرحسین موسوی مطرح کرده و اعمال او را همچون مسعود رجوی خوانده بود تصریح کرد: من راجع به مهندس موسوی حرفی نگفتم بلکه گفتم ادبیات وی شبیه مسعود رجوی است. لاریجانی تأکید کرد: البته آقای موسوی باید ژستی بگیرد که به او بیاید شاهد بودیم در پی پخش اعترافاتی از تلویزیون وی به این موضوع اعتراض کرد اما باید پرسید که در زمان نخست وزیری آقای موسوی چند اعتراف پخش شد و او در اعتراض به آن این چنین جیغ بنفش سر نداد. لاریجانی: در زمان نخست وزیری آقای موسوی چند نفر در زندان کشته شدند و این یک زندان کشته شدند و چرا وی اصلاً جیغ نکشید»

باشد که با هر چه شدیدتر شدن این اختلافات و رقابت بین «زدان شریک» حقایق بیشتری از نقش این جناح ها در جنایات ضد بشری افشا شود.

چپ و بحران جاری

م. مینایی

نظام سرمایه داری حاکم بر کشور قطع نظر از اینکه آن را جمهوری و یا حکومت اسلامی بنامیم درست کار نمی کند. این حاکمیت حتا زمانی که همه دست اندرکاران اش آن را جمهوری می خوانند و دو جناح باصطلاح اصلاح طلب و اقتدارگرای امنیتی- نظامی کنونی اش، که اینک ظاهراً با تمام قوا در برابر یکدیگر صف آرایی کرده و وارد قمار مرگ و زندگی شده اند، متحداً حاکمیت و دولت را در اختیار داشتند؛ یعنی همان دوران از نظر موسوی طلایی ای که خامنه ای رئیس جمهورش بود و شخص وی نخست وزیرش و کروی و دیگرانی که - اینک گروهی از آنها در زندان بسر می برند و گروهی دیگر تحت تعقیب و خارج از کشور- در پست های ریاست مجلس و وزارت و وکالت اشتغال داشتند، نیز درست کار نمی کرد. این نقص ذاتی، البته مختص حکومت اسلامی نیست بلکه نظامهای سرمایه داری حاکم بر جهان هم کمابیش همین گرفتاری را دارند. بحران جهانی اقتصادی- مالی فراگیری که هنوز دولتها را در باتلاقی از بیکاری و فقر فرازیده فرو برده و آینده نامطمئنی را برای آنها رقم زده است، شاهدی زنده بر این ادعاست.

این یک؛ دیگر اینکه در شرایط بحران گروهی که عمدتاً دنبال منافع شخصی خود هستند، بسرعت اردوگاه خود را ترک و به اردوی قویتر پناه می برند. برای مثال بدنیاال فروپاشی سرمایه داری دولتی روسیه احزاب کمونیست اردوگاهی پس از خروج از کما، به بهانه بازسازی، حتا شعارهای عاریتی اندیشه چپ را به نفع لیبرالیسم وانهادند و به گمان اینکه امامزاده جدید معجزه ای خواهد کرد و سروسامانی به جمع پریشان شان خواهد داد به سیاست تخریبی و تفرقه افکنانه خود در پوششی دیگر ادامه دادند. مثال دیگر مطرح شدن بی سابقه اندیشه های مارکس، بدنیاال بحران اقتصادی- مالی اخیر در جهان، در محافل آکادمیک و حتا در بین مردم عادی کشورهای سرمایه داری بود؛ بطوریکه طبق نظر سنجی منتشره از سوی پی سی سی مارکس به سرعت به یکی از چهره های محبوب و شاخص قرن و فیلسوف و اقتصاد دانی مقبول تبدیل شد و کتب اش در تیراژهای میلیونی به چاپ رسیدند. در ضمن جنبش های کارگری از رمق افتاده جانی دوباره یافتند و اقدامات رادیکال سوسیالیستی از جمله اشغال محل های کار شیوعی عام یافت.

این دو؛ موضوع اصلی این نوشته اما هیچ یک از موارد بالا نیست بلکه مسئله ای دیگر، ودر ضمن مرتبط با موضوع بالاست. گویی تقدیر ناستردنی ماست که همواره باید چیستی و ماهیت خود را از سر تعریف کنیم. چون هنوز به وسط سطر نرسیده متوجه می شویم که جریانات موازی با ماهیت های گاه متضاد اما شعارهای مشابه، اغتشاش نظری حیرت آوری را باعث شده اند که تشخیص سره از ناسره را نا ممکن و سخت مشکل می کنند. از اینرو بحث را با این پرسش آغاز می کنیم:

چپ چیست ؟

همه جوامع بشری اختلاف و درگیری های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و ... را تجربه کرده اند. برای رفع این اختلافات و احیاناً حل آنها به نفع گروه و طبقه ای خاص روش هایی ابداع کرده اند که بنا به شرایط و اقتضات از دو نوع خارج نبوده است : له یا علیه مردم! مبتنی بر عدالت اجتماعی یا بهره کشی! استبدادی و یا دمکراتیک!

نزاع های سیاسی عموماً دو سوبه و دو قطبی بوده اند. قطب های درگیر به دو اردوگاه تقسیم شده اند و درست مثل جنگ که " ادامه سیاست به طرق دیگر " است اختلافات خود را با این شعار که دشمن دشمن من، دوست من است و یا دشمن دوست من، دشمن من است، پیش برده اند. آنهایی که موضع بیطرف در این نزاع ها اتخاذ کرده اند عموماً فاقد قدرت تاثیرگذاری بوده و از هر دو سو به دیده شک و تردید در اینها نظر شده و یا در بهترین حالت نقش مصلح و میانجی را بازی کرده اند.

از زمانیکه جوامع به طبقات منخاصم تقسیم شده اند تنازع و درگیری بین دو قطب ستمگر و ستمدیده، استثمارگر و استثمار شونده وجود داشته، اما واژه چپ و راست تنها در نخستین سالهای انقلاب فرانسه (28 اوت 1789) وارد مجموعه واژگان سیاسی شده است. یعنی از زمانی که اعضای انجمن قانونگزاری در سمت چپ، راست و یا میانه آمفی تئاتر مجمع می نشستند. در واقع چپ، راست و یا میانه بودن به زاویه دید رئیس مجمع بستگی داشت. هواداران سلطنت و اشراف و روحانیون در سمت راست و نمایندگان عامه مردم به رهبری ژاکوبین ها که با شعار هر نفر یک رای (البته زنان فاقد رای بودند و هنوز جزء افراد صاحب رای محسوب نمی شدند) در سمت چپ مجمع حضور می یافتند و مخالف حقوق ویژه (وتو) و یا به اصطلاح امروزی ولایت فقیهی سلطنتی بودند و حکومت را حق اعضای منتخب مردم می دانستند. در آن زمان گرایش بسیار رادیکال در برابر گرایش ژاکوبین ها قرار داشت که خواهان نظارت روزمره بر اعمال و تصمیم گیری های دولت و مخالف سرسخت دیکتاتوری متمرکز شده ژاکوبین ها بودند. اما هر دو جناح چپ ها (ژاکوبین ها و چپ های تندرو) در برابر بورژوازی لیبرال و زیروندین ها که علیرغم موافقت با جنبه ضد سلطنتی و ضد اشرافی انقلاب، شدیداً با حق حاکمیت مردم مخالفت می کردند، متحد بودند. این شکاف بر سر برداشت از دمکراسی اصل قطعی و پایای جدایی چپ و راست بوده است. بنابر این امکان اینکه فرد یا جریانی همزمان چپ و راست باشد وجود ندارد. پذیرش یکی بطور خودکار فرد یا جریانی را در برابر دیگری قرار می دهد. با این همه جدایی چپ و راست نسبی است ؛ به این معنا که ممکن است ایده، برنامه، حزب چپ امروزی، بنا به دلایل و شرایطی فردا در موضع راست قرار بگیرد. برای مثال چپ سیاسی اروپا تا اواسط قرن نوزدهم بدنیاال آزادی های مدنی، اصلاحات پارلمانی و آزادی های عمومی در سطح ملی بود. اما چون لیبرال ها قصد ابقای سیستم طبقاتی و تداوم سیستم استثمار مبتنی بر کارمزدی را داشتند، چپ ها به سوسیالیسم روی آوردند. اندیشه ای که معتقد بود آرمانهای 1789 در چهارچوب دمکراسی بورژوازی عملی نخواهند شد مگر اینکه در مالکیت بر ابزار تولید، سازماندهی تولید و اقتصاد و توزیع امکانات حیاتی انسانی و اجتماعی تغییرات بنیادی انجام گیرد. حال راست ها و میانه ها در مخالفت شان با سوسیالیسم قابل تشخیص بودند. بعدها که بخشی از سوسیالیستها با درک نادرست از مالکیت عموم بر ابزار تولید و سازماندهی امر تولید از طریق شوراها و نقش حزب در ساختمان سوسیالیسم و ... به دیکتاتوری خشن و میلیتاریستی به همراه سرمایه داری دولتی روی آوردند لیبرالیسم بسرعت سلاح دمکراسی را در دست گرفت و با متهم کردن سوسیالیست ها به دیکتاتوری، یکه تاز صحنه دمکراسی خواهی شد. در صورتیکه پرچمداران نخستین دمکراسی واقعی به همراه حق حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی، سوسیالیستها بودند. توجیه راست ها در این حملات به خواست چپ ها برای الغای مالکیت خصوصی و شورایی کردن امر تولید برمی گردد. راست ها می گویند خواست الغای مالکیت خصوصی حمله به بنیان آزادیهای فردی است و سیستم دیکتاتوری توتالیتریش درهمنام موضوع دارد.

در حال حاضر در فرهنگ سیاسی رایج، چپ به اندیشه و عملی اطلاق می شود که خواهان تحول رادیکال اجتماعی و کاهش و از بین رفتن نابرابری در جامعه و حرکت به سوی دنیای جدید و بهتر است، در صورتیکه راست به اندیشه و عملی اطلاق می شود که خواهان ابقای وضع موجود در جامعه و یا حداکثر اصلاح ظاهری و غیر رادیکال آن و دفاع از سلسله مراتب و یا به اصطلاح هیرارشی موجود در جامعه بوده و نسبت به تغییرات بنیادی مقاومت حداکثری نشان می دهد. میانه روها معمولاً در بین این دو موضع قرار می گیرند و مدعی هستند که نه چپ اند و نه راست. بقای میانه رو ها به ابقای وجود تر و آنتی تر گفته شده دربالا مرتبط است.

با توجه به به موارد بالا، در نتیجه وقایع سالهای 56 و 57 و بعد از آن اندیشه چپ بطور کلی تنها گفتمان هزمونیک و رایج در کشور بود و سایر گفتمان ها برای احتراز از ایزوله شدن ناگزیر به رنگ گفتمان چپ در آمدند و در همین رابطه آیت الله بهشتی پیشنهاد کرد تا خط امامی ها (راست ها) به هر طریق ممکن چپ ها را خلع شعار کنند. به این ترتیب روندی شروع شد که در آن دلالات سرمایه داری جهانی و جانشینان کمپرادور و لیبرال نظام شاهی با مصادره شعارهای چپ صحنه گردان وقایع شدند و چپ های لیبرال و هوادار سرمایه داری دولتی به مجیزگویی و مشاطه گری آنها رفتند. این روند کمابیش تاکنون ادامه یافته و در واقع دلیل اصلی نگارش این تاریخچه در باره پیدایش دو مفهوم چپ و راست همین موضوع است.

اینک اکثریت قریب به اتفاق چپ های مسئولیت گریز طوری وانمود می کنند که اگر اتحاد شوروی از هم نمی پاشید وضع آنها بهتر از امروز بود. در صورتیکه این ادعا ذره ای از حقیقت در خود ندارد. در واقع نشانه های ناکارآمدی و عقب ماندگی این طرز تفکر از مدنهای پیش آشکار شده بود و

فروپاشی اتحاد شوروی تنها موجب تسریع این روند شد. ایدئولوژی محافظه کار این چپ ها به قدری مصلوب و محدود شده بود که امکان هیچ نوآوری و چرخش به سوی چپ انقلابی در آنها نبود. راست هایی که از سوی بعضی از چپ ها به لقب دمکرات انقلابی مفتخر شده بودند تصور می کردند اگر بخواهند خود را به روز کنند باید نه تنها از مارکس بلکه حتا از سوسیال-دمکراسی کینزی هم فاصله بگیرند و به نئولیبرالیسم و لوفویتری و فرانسویس فوکویاما، هموکه در تذهای پایان تاریخ (1992) مدعی شده سوالات اساسی در خصوص چگونگی سازماندهی و اداره جامعه با پیروزی سرمایه داری دمکراتیک بر دو رقیب عمده اش یعنی فاشیسم و کمونیسم پاسخ داده شده است، روی آورند. با این همه به نظر می رسد در حال حاضر، منازعات ایدئولوژیک، بیشتر بر سر مشکلاتی که ایدئولوژیها در عمل ایجاد می کنند متمرکز شده تا ادعاها و پیشگویی های پیامبرانه.

سالها پیشتر از فوکویاما و تز پایان تاریخ وی، یعنی در اواخر دهه 60 میلادی که کشورهای سرمایه داری در گرداب بحران های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی گرفتار شده بودند، دانیل بل تز پایان ایدئولوژی را عرضه نمود. اما اینک که اسلام سیاسی و بشدت ایدئولوژیک از یک سو و سیاست جنگ علیه ترور بر اساس ایدئولوژی تنوکان و نئولیبرالیستی از سوی دیگر جهان را به آشوب کشیده اند، این ترزا - هم پایان ایدئولوژی و هم پایان تاریخ - یکسره باطل شده اند. از آنرو که علیرغم همه ادعاها، ایدئولوژی ها چون چشمه ای می جوشند و بی وقفه بیرون می ریزند.

واقعیت این است که نه لیبرالیسم مبتنی بر دولت رفاه و اقتصادکینزی و نئولیبرالیسم مدعی دولت کوچک مبتنی بر رقابت و بازار آزاد و نه سوسیالیسم واقعا موجود در شوروی سابق با سیستم برنامه ریزی متمرکز دولتی، نتوانسته اند مسائل و مشکلات موجود در جهان اعم از برقراری دمکراسی واقعی، حق مشارکت عمومی در تعیین سرنوشت خود، تامین آزادی و رفاه اجتماعی، پایان دادن به مسابقات تسلیحاتی و تخریب محیط زیست، فقر و بیکاری فزاینده، جنگ های خانمان سوز، عروج مجدد شوینیسم جنگ طلب در مناطقی که ستم ملی رایج بوده، فروپاشی خانواده ها و انحراف وحشتناک از شیوه زندگی متعارف، نابسامانی آموزشی، مواد مخدر، تجارت سگس و صدها بلیه انسانی دیگر را حل کنند.

برای یافتن راه حل مناسب برای اینهمه مشکلات آنتونی گیدنز در مجموعه ای از نوشته های خود که با رساله فراسوی چپ و راست (1994) آغاز شد پیشنهاد کرد تز نابودی یکی از سیستم های چپ و راست را به کناری نهند و به جای نابودی به سنتزی از هر دو اندیشه دست بزنند و با به کنار گذاشتن نکات منفی، نکات مثبت را ترکیب نمایند و به این ترتیب روشی نوین و کارا ابداع نمایند. به این ترتیب تز "عدالت اجتماعی و کارایی اقتصادی" عرضه شد. البته تز راه سوم ادعای ایدئولوژیک بودن نداشت اما آیا واقعا این تز می توانست با ظاهر فریبنده و خیرخواهانه اش مسائل مبتلابه جهان را حل کند؟

برای اینکه نظریه ای کارآ و موثر باشد لازم است از انسجام نظری و همخوانی اجزای متشکله اش برخوردار باشد. همچنانکه پیشتر هم اشاره شد چپ بر این اعتقاد است که سرمایه داری سیستمی متزلزل و بی ثبات، ناعادلانه و غیردمکراتیک است که قادر به حل کردن تناقضات ذاتی خود نیست و روح و جسم بشریت را به فساد و تباهی می کشد و لاجرم روزی نابود خواهد شد. حال اگر چپ واقعا به این اعتقاد خود مومن باشد، چه لزومی دارد سرنوشت خود را به سرنوشت موجودی که انقضای حق حتمی است گره بزند؟ بیش از 150 سال است که چپ می خواهد این سیستم را از ریشه براندازد و نوین جهانی برپا کند که در آن باصطلاح حق به حقدار برسد. اما هرگاه که فرصت تاریخی برای عملی کردن این اندیشه بدست می آید ناگهان بخشی از چپ با چرخشی ناباورانه به آستانبوسی راست می رود و در برابر رزمندگی آن سلاح می اندازد.

علت این امر چیست؟ از چه رو چپ، اجازه می دهد سرمایه مبارزات مردمی مستقیما به حساب راست واریز شود؟ آیا واقعا عامل و خالق مبارزات جاری در خیابانها و مراکز کار و تولید رهبران جنبش سبز هستند؟ یا برعکس این جنبش مردم است که امکان عرض اندام به اینها داده است؟ اگر شق دوم درست است از چه رو چپ عرض اندام نمی کند و زیر علم دیگران سینه می زند؟ آیا شعارهایی که چپ طرح می کند مقبولیت اجتماعی ندارند؟ به نظر می رسد برای غلبه بر مشکلات موجود چاره ای جز خارج شدن از حوزه تحلیل صرف و ورود به عرصه مبارزات جاری و اتحاد عملی برای پیشبرد اهداف مشترک نداریم. امروز بیش از هر زمان دیگری جای خالی همه رفقای مبارز چپ را در صحنه عمل احساس می کنیم. اینک وقایع جاری حاکی از دو قطبی شدن روزافزون کل جامعه است. اغراق نیست اگر ادعا کنیم بعد از نزدیک سی سال حاکمیت بلامنازع و هژمونیک اسلام با قرائت های گوناگون، اینک جامعه بسرعت به سوی طرح مطالبات عدالت خواهانه و آزادی طلبانه پیش می رود. کل چپ و بخشی از راست می کوشند خود را نماینده خواست های آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم معرفی کنند و بدیل حکومت فعلی باشند. در حال حاضر راست شکست خورده سعی در فرافکنی ضعف ها و اشکالات خود دارد و با حمله به چپ می خواهد خود را تبرئه کند. دلیل اینکه داتما پسوند کمونیستی را به چین اضافه می کند همین امر است. راست می خواهد افق سوسیالیستی تحولات را کدر نشان بدهد و طوری وانمود کند که گویا گریزی از سرنوشت کنونی متصور نیست. علیرغم همه این تلاش ها تردیدی نیست دولت احمدی نژاد با سیاستهای تسلیم طلبانه در برابر نیروهای خارجی و پیش بردن سیاستهای لیبرالی مطابق با سفارشات محافل اقتصادی سرمایه داری جهانی فرصت های ارزنده ای در اختیار چپ قرار خواهد داد تا نسبت به هدایت جنبش های اعتراضی متحدانه و متشکل عمل کند. تشنت و پراکندگی و دامن زدن به مباحثات بی پایان کمکی به امر سازمانیابی رادیکال نخواهد کرد.

تلاش اصلاح طلبان در جلوگیری از دستیابی مردم به آگاهی انقلابی - ن. ن.

پس از آشکار شدن تمایل مردم به سمت گذار از حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی در آکسیون «روز قدس» و روی آوری ایشان به شعارها و اقدامات رادیکال، رهبران اصلاح طلب به هراس افتاده اند و تلاش خود در جلوگیری از نفوذ علم مبارزه طبقاتی و آگاهی مردم به حقایق را چند برابر کرده اند. روزی نیست که نوشته ای و یا سخنی علیه نیروهای انقلابی و کمونیست مطرح نشود. آنها همانند گذشته ی حکومتی خود با استفاده از رسانه های وسیعی که سرمایه داران میلیاردی و حکومت های سرمایه داری خارجی در اختیارشان قرار داده اند، به پخش ضد اطلاعات و دروغ در مورد گذشته ی کمونیست های انقلابی و تحریف مقولات علمی و جایگزینی اش با اطلاعات و افکار ارتجاعی می پردازند. از جمله ی این تلاش ها تکیه بر ادعاهای بی پایه ی مزدوران قلم به دست سرمایه داری از بیهودگی انقلاب و دسترسی به جامعه ای به غیر از نظام استثمارگر سرمایه داری است. آنها می خواهند به مردمی که پس از سی سال، دوباره برخاسته اند برقراری «جمهوری اسلامی» را نتیجه ی یک انقلاب پیروزمند معرفی کنند و نشان دهند که پیروزی هر انقلابی به معنای روی کار آمدن حکومت های سرکوبگر است.

این ضد اطلاعات و دعوی کاذب بخصوص در میان جوانانی که هیچ خاطره ای از انقلاب سال های 1353 تا 1357 ایران ندارند تأثیر پذیر بوده است. آنها همچنین برای جلوگیری از انتقال حقایق آن دوران و وقایع انقلاب به جوانان، تبلیغات خود را به سمت بدبینی و جداسازی بین نسل ها نیز تمرکز داده اند. تو گویی که قوانین تکامل جوامع بشری و مبارزه طبقاتی را می توان با انکار و پرده پوشی آنان تغییر داد.

انقلاب 1357 به علت خیانت سرمایه داران لیبرال آن دوره به مردم شکست خورد. در همان دوران نیز سرمایه داران لیبرالی چون بازرگان و ملی مذهبی ها و جبهه ملی ها و حزب توده ها و اکثریتی ها از ترس پیروزی انقلاب و به قدرت رسیدن مردم و جمع شدن بساط تبهکاری و جنایتکاری شان به سازش با مذهب ارتجاعی روی آوردند. تشکیل حکومت جمهوری اسلامی نتیجه ی همین سازش و توهم موجود در توده های مردم به انقلابی بودن آن شکل گرفت. خنده دار است که کسانی که خود از پایه گذاران حکومت ارتجاعی سرمایه داری جمهوری اسلامی بوده اند، اینک گروه ها و سازمان های انقلابی ای که برای عقیم نمودن انقلاب سرکوب کردند و به چوبه های اعدام سپردند را باعث و بانی استقرار این حکومت ننگین اعلام می دارند. اما آنچه مسلم است تاریخ در حال تکرار است و طولی نخواهد کشید که همین نسل جوان در مبارزات خود به ماهیت ارتجاعی و خیانت پیشه اصلاح طلبان و لیبرال ها پی خواهد برد، اما بر خلاف گذشته، نیروهای انقلابی کنونی خود را از توهماتی که باعث شکست شان در انقلاب پیشین گشت، رها ساخته اند و آماده ی اجرای وظایف انقلابی خود هستند.

چپ انقلابی و تشکلات کارگری (۷)

ادامه قسمت چهارم: شوراها

این متن را گروهی

مطالعه کرده و نکات مهم

آن را به بحث بگذارید

تاریخ معاصر حکومت شوراهای دموکراسی مستقیم مردمی

"دموکراسی" در تاریخ معاصر، مجدداً در تقابل طبقه کارگر" آزاد (!)" علیه بورژوازی حاکم ظاهر می گردد. تاریخ مبارزه طبقاتی پرولتاریا به ما نشان داده است در هر زمانی که شرایط انقلابی ظاهر می گردد و تحت تاثیر مبارزات انقلابی مردم، حکومت بورژوازی ساقط و یا در انجام وظایف اجتماعی خود ناتوان می شود و در نتیجه در فضای اجتماعی خلاء قدرت سیاسی حاصل می گردد، توده های کارگری، در محل کار و مناطق زندگی، برای پیشبرد وظایف بر زمین مانده ی حاصل از خلاء قدرت، خود را در سازمان هایی متشکل می سازند تا با شیوه ی "خودگردانی" به انجام امور حکومتی رسیدگی کنند. مثلاً شوراهای واحدهای تولیدی، هنگام خلاء مدیریت حاصل از مبارزه طبقاتی (بدلیل فرار یا اعتراض مدیریت و یا ورشکستگی و...) در کارخانه ها، برای تداوم و کنترل تولید و ابزارهای آن شکل می گیرد. و یا مردم در محلات، برای ایجاد نظم و امنیت اجتماعی، خواه در مقابله با ضد حملات مزدوران پس مانده از حکومت ساقط شده و یا دست درازی اشرار و اوباش به جان و مالشان، جوانان خود را مسلح کرده و برای پیشبرد وظایف روزمره و برنامه ریزی برای اصلاح و توسعه محلات، انجمن ها (شوراها)ی محلی را شکل می دهند. تا اینجا قضیه کاملاً خودبخودی و در اثر تحمیل شرایط مشخص طبقاتی بوجود می آید. اما، آگاهی انسان ها، و در اینجا طبقه کارگر، به امکانات و توانایی های بی انتهای دموکراسی مستقیم توده ای "یا" حکومت شوراهای "در حفظ، تثبیت و گسترش چنین شکلی از حکومت تعیین کننده می شود.

شوراها، محصول شرایط انقلابی و خلاء قدرت سیاسی

این ادعای ما بارها در طول تاریخ معاصر به اثبات رسیده است. در اولین تظاهر مجدد دموکراسی مستقیم توده ای در پاریس ۱۸۷۰، اگر چه ریشه در شکست انقلاب ۱۸۴۸ و پیامدهای آن داشت، اما بصورت مستقیم تحت شرایط اعتدالی مبارزه طبقاتی پرولتاریا از سال ۱۸۴۷ به بعد و بسبب شدن ارکان حاکمیت بورژوازی در پاریس و نتیجتاً سقوط امپراطوری دوم در نتیجه ی شکست در جنگ و انقلاب و وقوع شرایط خلاء قدرت سیاسی بوجود آمد. در چنان شرایطی، پس مانده های بورژوا خود را در "دولت دفاع ملی" به سرکردگی "تیر" و "با شعار" جمهوریخواهی "سازمان داده و اعلام مشروعیت کرد و نیروهای مسلح را به زیر کنترل خود در آورد. البته جزئیات چگونگی این رویداد یکی از شیرین ترین بخش های تاریخ فرانسه است. اینکه چگونه نیروهای سیاسی موجود سعی در تداخل و تقابل با یکدیگر می پردازند بسیار مهیج و جذاب است، اما آنچه که بالاخره به این ملغمه شکل ثابتی می دهد، همانا تقابل دو منافع متضاد طبقاتی است که از یکطرف بورژوازی، آگاهانه "دولت دفاع ملی" را برای حفظ ساختار و منافع طبقاتی اش سامان داده و مسلح می کند و کوشش می نماید تا با سر دادن شعار "دفاع از وطن" و "تشکیل" جمهوری"، بازسازی دیکتاتوری طبقاتی خود و مصالحه و مسامحه با ارتش خارجی (پروس) را از دید مردم پاریس و فرانسه مستتر سازد. اما از طرف دیگر، در نتیجه همین شرایط، یعنی سقوط حکومت امپراطوری دوم و ناتوانی "دولت دفاع ملی" برای گرداندن امور حکومتی، "انجمن های شهر پاریس" که نمایندگان مستقیمی از طرف مردم انتخاب می شدند، با تکیه بر نیروی داوطلب مردمی که برای حمایت از شهر محاصره شده توسط دشمن خارجی، مسلح گشته بودند، قدرت گرفته و تقریباً بدون طرح قبلی تبدیل به "حکومت مردمی" گشتند. نتیجه ی این شرایط "حاکمیت دوگانه" بود.

یا در روسیه ی ۱۹۰۵ نیز دوباره با همین شرایط روبرو می شویم. حکومت تزاری شکست خورده در جنگ با ژاپن، در شرایط انقلابی قرار گرفته و کنترل اوضاع از دستش خارج می شود. مردم که دیگر نمی توانستند شرایط نکتت بار زندگی و حکومت مسئول این شرایط را تحمل کنند، در آغاز بصورت خودبخودی و بدون هیچ برنامه ی قبلی "شوراهای کارگری و منطقه ای" را تشکیل می دهند. این واقعیت در قطعنامه کنگره ی حزب سوسیال دموکراسی روسیه، معروف به "کنگره وحدت" بدین شکل به رسمیت شناخته می شود: "نظر به اینکه ۱: -شورا های نمایندگان کارگران بصورت خودبخودی و از درون مبارزات توده های غیر حزبی) منظور از غیر حزبی فقط حزب سوسیال دموکراسی نیست و کلیه ی احزاب را در بر می گیرد (پدیدار گشتند، ۲: "... -کلیات آثار لنین، طرح اولیه قطعنامه های" کنگره وحدت" "... حزب...).

باز هم روسیه، با فاصله ی نزدیک به یک دهه، درگیر جنگی خانمانسوز بود. جریان های انقلابی ای چون بلشویک، منشویک و اس.آر های چپ در میان مردم ماهیت ارتجاعی و امپریالیستی این جنگ را افشا کرده و خواهان بیرون آمدن روسیه از ائتلاف ضد آلمانی و صلح فوری بودند. شرایط بحرانی اقتصادی روسیه نیز که در اثر همین جنگ بحرانی تر گشته بود بر طبقات تحتانی، بویژه کارگران و دهقانان، فشار آورده تا آنجا که سال ۱۹۱۶ با سقوطی ناگهانی و افزایش درد و رنج مردم، جامعه و قدرت سیاسی حکومت تزار را به روند فروپاشی و شرایط انقلابی کشاند. بالاخره در فوریه ۱۹۱۷ کارگران پایتخت زمستانی، سن پترزبورگ، و سربازان مستقر در آن شهر، عنان گسیخته، متحد گشته و تظاهرات های عظیمی را دامن زدند و بالاخره در روز های ۲۵ تا ۲۷ فوریه کاخ زمستانی را تصرف کرده و وزرای تزار را بازداشت کردند.

پس در اثر خلاء حکومتی ای که در نتیجه قیام فوریه ۱۹۱۷ بوجود آمد، همچون پاریس در سپتامبر ۱۸۷۰، شوراها در مناطق مختلف پایتخت و کمیته های کارگری در واحدهای تولیدی شکل گرفتند که در همان روز ۲۷ ام کمیته موقت اجرایی نمایندگان شوراهای را برای گرداندن امور کشوری انتخاب کردند. البته باید بر روی این مسئله بسیار دقت کرد که در سال ۱۹۱۷، تجربه ی شوراهای بعثت تشکیل شان در سال ۱۹۰۵، چه برای کارگران و چه برای حزب بلشویک، بسیار پخته تر بود. بنابراین با فاصله ی اندکی شوراهای منطقه ای و کمیته های کارگری با شتاب فراوانی در سراسر روسیه پدیدار شدند و همچنین در روستاها نیز کمیته های دهقانی سر بر آوردند. در واقع به علت حضور نمایندگان سربازان در این شوراهای و حمایت مسلحانه ی سربازان شورشی از این نهادها، قدرت دیگری در سطح جامعه وجود نداشت تا بتواند حاکمیت را در دست گیرد. تنها عده ای لیبرال که از دوما تزاری باقی مانده بودند می توانستند چنین ادعایی کنند. با در نظر گرفتن اینکه بلشویک ها اقلیت ناچیزی را در این شوراهای و کمیته ها، تشکیل می دادند، و همچنین بدین علت که سیاست حزبی ایشان طبق قطعنامه های حزبی در سال ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ سیاست دوگانه ای را اتخاذ کرده بود و در آنها بیان گشته بود که "با این نهادها می بایستی تبدیل به حکومت موقت گردند و یا حکومت موقت را انتخاب نمایند" (همانجا)، منشویک ها و اس آر ها از موقعیت اکثریتی خود در این شوراهای استفاده کرده و در اول ماه مارس شورای پترزبورگ را با لیبرال های دوما همراه ساخته و دولت موقتی را تشکیل دادند. بدین ترتیب بود که همچون پاریس، حکومت دوگانه شد.

همین قاعده کلی در مورد شوراهای تشکیل شده در سراسر تاریخ معاصر صادق است. مثلاً در شوراهای آلمان در سالهای پایانی جنگ جهانی اول می بینیم که قاعده کلی سقوط اقتصادی و فشار بر طبقه کارگر و دیگر طبقات تحتانی جامعه به موج گسترده ای از مبارزات صنفی و صلح طلبانه دامن زده و در تداوم خود، حتا علیرغم کارشکنی های سوسیال شوونیست های انترناسیونال اول و سندیکالیست ها، شوراهای کارگری ظاهر می شوند. اولین شورای کارگری با شورش ملوانان و سربازان و کارگران شهر کیل در ۴ نوامبر ۱۹۱۸ شکل می گیرد و به سرعت به سراسر آلمان گسترش می یابد. اما در اینجا هم چون سایر موارد تاریخی به علت عدم آگاهی و آمادگی پرولتاریا، نهایتاً در تمامی شهرها "قدرت دوگانه" می شود. و بالاخره نیروهای بورژوازی مهلت لازم را برای بازسازی حکومت خود یافته و با تجمع ارتشی حرفه ای، موفق به سرکوب مردم و نهایتاً منحل کردن شوراهای می شوند.

تازه ترین نمونه ی این امر در تاپستان سال ۲۰۰۶ در مکزیک رخ داد که هنوز هم ادامه دارد. به دنبال اعتصاب شعبه ۲۲ اتحادیه معلمان استان اوکساکا که هر ساله به مدت ۲۸ سال با تصرف چند روزه میدان مرکزی شهر، برای بوجود آوردن شرایط مذاکره برای بالا بردن حقوق شان انجام می پذیرفت، در روز ۱۴ ژوئن، فرماندار ایالت دستور حمله سرکوبگرانه ای را صادر کرده و حدود ۳۰۰۰ پلیس ایالتی مسلح به تمامی امکانات ضد شورش به متحصنین حمله ور می شوند. اما، پس از ده ساعت جنگ و گریز، معلمین موفق می شوند که نیروهای مهاجم را وادار به عقب نشینی کنند. در اثر

این اقدام سرکوب و پیروزی مقطعی معلمان، شرایط اعتلای مبارزات مردمی به "اوضاع انقلابی" ارتقا می یابد. صبح روز بعد تظاهرات گسترده ای از شهروندان شهر اوکساکا به حمایت از معلمان شکل می گیرد. و در معابر و مناطق مهم شهری سنگرها و باریکادها بالا می رود. مردم خواهان عزل و استعفای فوری فرماندار و حکومت ایالتی می شوند. با فاصله ۲ روز ۸۰ گروه مردمی با فرستادن ۱۷۰ نماینده "مجلس خلق مردمی اوکساکا" (اپو) را تشکیل می دهند. حکومت ایالتی پس از شکست تعرض ضربتی اول، به علل سیاسی ایکه جزئیات آن را نمی توان در چند سطر خلاصه کرد، دیگر نمی توانست از نیروهای سرکوبگر منظم خود استفاده نماید و از لحاظ نظامی فلج شد. مردم انجمن های محلی را سازمان داده و کنترل مناطق را در دست گرفتند. اما، به علت توهم لیبرالی غالب بر "اپو" از مسلح شدن خودداری کردند. بدین ترتیب "قدرت دوگانه" شد. پس با بررسی این موارد از تشکیل شوراهای، می بینیم هر زمان که حکومتی، در مقطعی از شرایط انقلابی، قادر به حکومت کردن نباشد، ساختار شورائی، در پاسخ به نیازهای ضروری مبارزه طبقاتی، بمثابه حکومت دمکراتیک مستقیم توده ای، از پایین جوشیده و بصورت خود بخودی شکل می گیرد. اما اینکه محتوای آن چه باشد و در روند تقابل جاری طبقاتی به چه شکل و محتوایی تبدیل شود، بستگی تام به آمادگی و آگاهی طبقاتی پرولتاریا دارد. در تجربه انقلاب اواخر دهه ۵۰ ایران نیز شاهد بودیم که با سقوط حکومت پهلوی در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، "کمیته های محلی" به سرعت در سراسر تهران و سپس، ایران شکل یافته و کنترل مناطق را در دست گرفتند. تمامی شاهدان عینی می توانند شهادت دهند که این کمیته ها از درون محلات جوشیده و بیرون آمدند و در عرض چند ساعت و نهایتاً یک روز، جوانان خود را مسلح نموده و به پشت سنگرها می نمودند. کمیته های محلی از لاستیک مشتعل روانه ساختند. تا در مقابل ضدهمله ی احتمالی طرفداران حکومت شاه و یا تجاوز ارازل و اوپاش به محل، آماده مقابله باشند. حال اینکه در روند تدویم مبارزه ی طبقاتی، به علت عدم آمادگی و سازمان یافتگی پرولتاریا و دیگر طبقات انقلابی، این کمیته ها به زیر سیطره ی مذهبیین ارتجاعی با مرکزیت مسجد محل رفتند، نافی اصل جوشش خودبخودی مردمی و دمکراتیک آنها نمی باشد. همچنین، پیدایش شوراهای کارگری در واحدهای تولیدی و عزم کارگران برای به کنترل در آوردن تولید و ابزار آن نیز جای کمتری از مناقشه دارد و بسیاری به پیدایش و محتوای مردمی آن معترفند و شاهد مبارزه ی ایشان برای حفظ قدرت خود بودند. حکومت اسلامی تنها با سرکوب قهرآمیز این شوراهای و موازی سازی از طریق سازمان دادن به "شوراهای اسلامی کار" توانست نهایتاً آنها را ساقط کند. به همین دلیل ما می توانیم با قاطعیت پیش بینی کنیم که با ظهور شرایطی مشابه، تکوین اشکال شورایی حکومت مردمی غیر قابل کتمان است.

تحلیل از شرایط کنونی جامعه

در بحث گذشته -قسمت سوم- مشخص ساختیم که هدف مرحله ای ما انهدام هر نوع الگویی از ماشین حکومت سرمایه داری (چه استبدادی و چه لیبرال) و استقرار دمکراسی مستقیم توده ای از طریق ساختار شورایی برای اعمال هژمونی پرولتاریاست. برای تضمین اجرای چنین هدفی می بایست استراتژی و تاکتیک های خود را بر مبنای واقعیات (تحلیل ماتریالیستی) قرار داده و دچار توهم ناشی از خود شیفتگی نشویم. واقعیت چیست؟

۱. ماشین حکومتی اینک در دست نمایندگان انحصارات بزرگ دولتی و خصوصی قرار داشته که به طبع و بر مبنای ماهیتش از تقسیم قدرت و ثروت با دیگر جناح های سرمایه داری سر باز زده و در اثر رقابت های درونی باندهای تشکیل دهنده اش، روز به روز حلقه ی خودی هایش را تنگ تر و تنگ تر کرده و به روند دو قطبی کردن جامعه شتاب می بخشد. اتخاذ چنین سیاست ناگزیری، منافع این عده را با منافع سرمایه داری جهانی (امپریالیسم) که خواهان ادغام هرچه بیشتر سرمایه های بومی در ساختار خودش می باشد، در تضاد قرار گرفته است. چرا که منافع سرمایه جهانی در هر منطقه ای، بر مبنای صدور سرمایه به آن مناطق است و این اقدام، منافع سرمایه جهانی را با سرنوشت آن کشورها شریک می کند. به همین دلیل برای تضمین بازگشت سرمایه اولیه و کسب سود مورد نظرش نیاز به ثبات سیاسی و اجتماعی آن مناطق و نظم در تولید سرمایه داری داشته که روند دو قطبی شدن جامعه ی ایرانی، همراه با سیر رو به انزوای حکومت اسلامی پاسخگوی آن نمی باشد. گو اینکه جناح حاکم بر ماشین دولتی نیز آینده ی خود را تنها در ادغام با سرمایه جهانی دانسته و قریب به دو دهه است که چهار نعل به سمت اجرای سیاست های اقتصادی نولیبرالیستی "خصوصی سازی" و "درهای باز" به پیش می راند، اما، اجرای سیاست لیبرالیزه کردن فضای سیاسی و اجتماعی در جهت پرده پوشی از حدت و شدت تضاد و مبارزه طبقاتی را برابر با نابودی خود و کناره گیری اش از قدرت تلقی می کند. به همین خاطر در مقابل هر نوع اصلاحات ساختار سیاسی حکومت مقاومت کرده و هر صدای مخالفی را، حتا از درون جمع خودی هایش سرکوب می کند. با چنین برخوردی هم خود را در معرض شورش طبقات تحتانی جامعه و بخصوص افسار کارگری قرار داده و از سوی دیگر حمایت عمومی طبقه ی بورژوازی و سرمایه جهانی را از خود دریغ کرده است. پس بدین ترتیب آینده ای جز تداوم روند انزوا تا فروپاشی در مقابلش قرار ندارد.

۲. چنین برخوردی از طرف هیئت حاکمه ی سرکوبگر و رو به انزوا و فروپاشی، طیف وسیعی از گروه های بورژوازی را بر آن داشته تا برای حفظ نظام سرمایه داری و کسب سهم بیشتری از قدرت و ثروت حاصله از چپاول محصول کار طبقه کارگر و دیگر افسار مولد اجتماعی و ثروت ملی در مقابل آن جناح بندی کرده و خواستار اصلاحات در ساختار قدرت سیاسی شوند. موضع و موقعیت این گروه ها نسبت به هیئت حاکمه بستگی به سهم کنونی ایشان و نزدیکی و دوری به منابع قدرت و ثروت دارد. در عین اینکه کلیه ی گروه های بورژوازی مخالف هیئت حاکمه خواهان میزانی از لیبرالیزه شدن قدرت هستند، اما، در اثر مقاومت سرسختانه ی هیئت حاکمه جناحی شکل گرفته است که راه خود برای سهیم شدن در قدرت و ثروت را در حفظ چنین ساختاری از حکومت ندیده و خواهان "تغییر رژیم" گشته است. این جناح را که برای متمایز ساختنش از دیگر جناح ها به عنوان "بورژوا-رادیکال" یا "لیبرال-رادیکال" می نامیم توانسته است توجه سرمایه جهانی را به راهکارهای خود جلب کرده و خود را بعنوان آلترناتیوی در مقابل حکومت مطلقه سازماندهی کند. استراتژی این جناح، تغییر ساختار قدرت سیاسی به الگوی عرفی لیبرالی در عین حفظ ساختار طبقاتی و نظم سرمایه دارانه است. اما برای انجام چنین منظوری، می بایست نیروی مردمی این معادله که جنبش های مردمی با اجتماعی می باشند را به زیر کنترل خود در آورده و در عین استفاده از نیروی ایشان برای تسریع در فروپاشی حکومت، از تداوم مبارزات ایشان برای حفظ نظام سرمایه داری جلوگیری کند. دقیقاً به همین علت است که خود را یار و یاور و یکصدا با جنبش های مردمی نمایانده، اما با تبلیغات مسموم خود و سیاست خرید و "قهرمان سازی" و تطمیع رهبران سست عنصر این جنبش ها به توده های بالقوه انقلابی، آدرس های غلط می دهد. مثلاً یکی از کوششهای ایشان اینست که به طبقه کارگر بقبولاند که شرایط اسفناک معاش امروزی آن نه نتیجه اجرای سیاست های خصوصی سازی و لیبرالیستی ادغام در سرمایه جهانی، بلکه اجرای غلط و مدیریت فقیرانه و مقاومت در مقابل اصلاح سرمایه دارانه ی آن توسط حکومتیان می باشد. و تنها راه خروج از این شرایط بحرانی اجرای کامل سیاست ها و تبعیت و امتزاج با سرمایه جهانی بویژه امپریالیسم آمریکا و متحدین غربی اش می باشد.

۳. در حالیکه هیئت حاکمه روند ناگزیر فروپاشی را طی می کند، آلترناتیو بورژوا-رادیکال ها با جلب حمایت سرمایه جهانی و دیگر بخش های ناراضی سرمایه داری روز به روز قوی تر و منسجم تر می گردد. از طرف دیگر جنبش های اجتماعی و صفوف چپ انقلابی، به علت سرکوب وحشیانه حکومت، از سازمانیابی و تشکیل و نتیجتاً دستیابی به برنامه ای مدون بر مبنای علم مبارزه طبقاتی) مارکسیسم (باز مانده اند. گسستگی بحرانی طبقات تحتانی و بالقوه انقلابی جامعه، همراه با گسستگی صفوف جریان های چپ انقلابی بعنوان حاملین علم مبارزه طبقاتی، و واقعیتی است که نه تنها باید آن را پذیرفت، بلکه می بایست از لاف زدن هایی چون "موجودیت حزب طبقه کارگر"، و "یا" سازمان پذیری شورایی طبقه کارگر" و "اراجیف خطرناک دیگری که جز محصول بیماری خود شیفتگی باورمندان نمی باشد - پرهیز نمود، و در جهت رفع این شرایط تلاش کرد.

عصاره و نتیجه ی بررسی جوانب سه گانه ی واقعیت شرایط مبارزه ی طبقاتی، یعنی روند فروپاشی هیئت حاکمه و روند انسجام سازمانی و سیاسی آلترناتیو لیبرال - رادیکال ها و گسستگی چپ انقلابی و عدم وجود گسترده ی تشکلات کارگری ما را به این باور می رساند که در لحظه فروپاشی، "حکومت موقت" متشکل از لیبرال - رادیکال ها و متحدین شان قادر خواهند بود که اعلام مشروعیت نموده و تلاش کنند تا خلاء سیاسی بوجود آمده در اثر فروپاشی قدرت را پر کنند. اما این اعلام و تلاش، نه تنها پایان مجادله نخواهد بود، بلکه تازه آغاز مرحله ای سرنوشت ساز است. به شرط آنکه چپ انقلابی توانسته باشد تا آن زمان، به گسستگی خود فائق آمده و حزب طبقه کارگر را به وسعت کل جامعه مستقر نموده باشد، و آلترناتیو خود را در میان توده های آن زمان انقلابی تبلیغ کرده و در میان جنبش های اجتماعی پایه های حداقل لازم خود را سازمان داده باشد. یا عبارت دیگر تاکتیک ما می بایست: **تلاش برای هر چه قدرتمند تر کردن تشکلات پرولتاریا و هر چه ضعیف تر نمودن پایگاه اجتماعی "حکومت موقت" بورژوا - لیبرال ها باشد!**

اما برای آگاه کردن مردم به ضرورت تاریخی بنیان نهادن شوراهای، باید شناخت کافی از چنین ساختاری داشته باشیم تا بتوانیم در تبلیغات و فعالیت

های ترویجی خود در میان آنها چگونگی عملکرد شان را توضیح داده و نشان دهیم که نه تنها چنین جایگزینی امکان پذیر است، بلکه تنها ساختاری است که می تواند معضلات و مشکلات روزمره و معیشتی شان را بر طرف ساخته و آزادی های فردی را تضمین کند. پس لازم است که در ادامه بحث، تا آنجایی که تجربه تاریخ معاصر چنین ساختار و عملکرد نهادهای آن را مشخص ساخته، مشخصات و جزئیات آن را شرح دهیم.

بررسی عملکرد و نتایج "کمون پاریس"

کمون پاریس محصول اولین انقلاب پرولتری بود. نقطه عطفی در تاریخ که آغاز انقلابات پرولتری را به جهان اعلام داشت. مطالعه ی این واقعه مبنایی از اهداف پرولتاریا را در دوران امپریالیسم و استراتژی و تاکتیک های آن به ما می آموزاند. جنگ فرانسه و پروس که توسط لویی بناپارت برای بازسازی امپراطوری بناپارت آغاز شد، به فروپاشی اش انجامید. در نتیجه یک خلاء قدرت سیاسی پدیدار گشت. و جمهوری ای که جای آن را گرفت نه نتیجه ی یک مبارزه و تلاش اجتماعی بلکه تنها نتیجه ی حرکت بورژوازی برای پر کردن خلاء قدرت سیاسی لازم برای قبول شکست و تسلیم در مقابل ارتش اشغالی بود. آنها با شعار "دفاع ملی" آمدند. اما در همان روزی که این دولت شکل گرفت، تحت شرایط خلاء قدرت سیاسی، پرولتاریای پاریس که به صورت خودبخودی و به منظور دفاع از پایتخت مسلح شده بود، برای نظارت و تضمین تأمین مواد غذایی کمیته های کنترل خود را که لازمه مقابله با محاصره نیروهای اشغالگر بود سازمان داد و بدین ترتیب نا آگاهانه تبدیل به حکومت دوم گشت و "قدرت دوگانه" شد. این حالت گذرا، از ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ تا ۲۸ مارس ۱۸۷۱ دوام آورد که مشخصه آن رقابت و مبارزه این دو مرکز برای تصاحب قدرت سیاسی بود.

حکومت بورژوازی که با شعار "دفاع ملی" به قدرت دست یافته بود در مقابله با مردم پاریس به حکومت "خیانت ملی" تبدیل شد و در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ به امید برخورداری از حمایت نیروهای اشغالگر آماده قبول شرایط آتش بس شد و ارتش خود را خلع سلاح کرد. و بدین ترتیب حصار های خارج از شهر را تسلیم دشمن کرده و فرمان به خلع سلاح پاریس و عدم مقاومت داد. گارد ملی که نیروی حافظ شهر پاریس بود از خلع سلاح خودداری کرد و با پیوستن به پرولتاریای مسلح، ارتش خلقی را تشکیل دادند و به بازسازی نیروهای خود پرداختند. نتیجه آن شد که ارتش پروس از ورود پیروزمندانه به شهر باز ماند و نیروهای حکومت "خیانت ملی" تیر از شهر اخراج گشته و انجمن شهر پاریس با تکیه به ارتش خلقی که هسته آن را سپاهیان گارد ملی تشکیل می دادند قدرت واحد پاریس گشت. اما باز هم تا تاریخ ۲۸ مارس ۱۸۷۱ خود را رسماً بمثابه ی حکومت نخواند. تشکیل کمون پاریس نتیجه ی حمله خائنانه و شکست ارتشیان حکومت تیر در ۱۸ مارس برای خلع سلاح کمون و تصرف توپخانه قوی آن بود که مردم پاریس را وادار نمود تا علیه حکومت ورسای اعلام جنگ کرده و در ۲۶ مارس انتخابات کمون را برگزار نموده و در ۲۸ مارس خود را بمثابه حکومت پاریس معرفی نماید. مارکس در گزارش خود به مجمع عمومی انترناسیونال که بعداً با عنوان "جنگ داخلی در فرانسه" منتشر گشت، این عمل را "بالاترین وظیفه و مطلق ترین حق" پرولتاریا و شهروندان پاریس اعلام می کند.

مهمترین مشخصات کمون:

۱. ترکیب کمون متشکل بود از نمایندگان محلات مختلف که بصورت مستقیم توسط شهروندان انتخاب شده و در هر زمان قابل انفصال بودند.
 ۲. کمون یک نهاد اجرایی و مقننه و قضائی بود که نیروی پلیس را زیر کنترل کامل خود داشت و این نیرو را از اختیارات و وظایف سیاسی اش محروم ساخت و مأموران آن نیز در هر لحظه قابل انفصال بودند.
 ۳. ادارات اجرایی نیز به همین صورت در آمدند. که کاملاً زیر کنترل کمون بوده و کارمندان در هر لحظه قابل انفصال بودند.
 ۴. دستمزدهای تمامی اجزاء دولت از نمایندگان کمون گرفته تا پایین ترین کارمند مساوی با دستمزد کارگران گشت.
 ۵. قوه قضائیه نیز از "استقلال" کاذب خلاص گشت و تمامی قضات و دادرسان انتخابی گشته و قابل عزل شدند. و خلاصه تمامی سلسله مراتب دولتی از اختیارات فردی و طبقاتی خلاص شده و از بالا تا پایین انتخابی و قابل عزل شدند.
- مارکس در مقاله ای بنام "کمون" میگوید: در انقلاب ۴ سپتامبر، و به وجود آمدن کمون، در حقیقت نه تنها چون گذشته جناحی را بر ماشین حکومتی مسلط می ساخت، بلکه انقلابی بود علیه تمامیت آن ماشین دولتی ایکه "حکومت مطلقه" در دوران فئودالیسم برای نابودی ساختار قدرت فئودالی بنا نهاد و در انقلاب ۱۷۸۹ و به قدرت رسیدن بورژوازی بزرگ برای سرکوب دیگر طبقات انقلابی و در زمان بناپارت اول برای فرانسوی کردن اروپا و ... بکار گرفته شده بود. کمون تنها آلترناتیو واقعی برای به قدرت رساندن مردم بود. و این تنها از دست طبقه کارگر بر می آمد که چنین الگویی از حکومت را در کمون پاریس بوجود آورد. (درباره کمون پاریس ... انگلیسی ص ص ۱۴۹ تا ۱۵۲)
- کمون، شکل حکومت را ساده کرد تا تمامی مردم بتوانند در آن شرکت کنند و آن سیستم به ظاهر پیچیده ی حکومت متمرکز که بدست گرفتن قدرت توسط خیرگان را توجیه می نمود از میان برداشت. مهمترین دستاورد کمون، ساختار خودش بود. مارکس در همانجا از کمون تعریف فرموله شده ای را ارائه می دهد: "کمون، شکل سیاسی رهایی اجتماعی!"

کمون چه نبود:

کمون پایان جنبش اجتماعی پرولتاریا و دوباره سازی بشریت نیست، بلکه تنها ابزاری برای اقدام سازمان یافته است. کمون پایان مبارزه طبقاتی نیست، بلکه واسطه ای است تا مراحل مختلف مبارزه طبقاتی بصورتی منطقی و انسانی طی شود. مراحلی که در غیر اینصورت بوسیله ی انقلاب های قهرآمیز می بایست صورت پذیرد.

کمون، رهایی کارگر را آغاز می کند. در ضربه ی اول طبقه کارگر را از دست ماشین دولتی غیر مولدی که جز هزینه های سرسام آور و فساد و مرکز دسیسه علیه او نیست رها می سازد. و در عوض دولتی را بر سر کار میآورد که از افراد مولد جامعه تشکیل گشته که زیر نظارت و کنترل مستقیم مردم قرار داشته و حقوق کارکنان آن نیز از حقوق بقیه کارگران بیشتر نیست.

و بالاخره اینکه در روند اجتماعی نسبتاً طولانی مبارزه طبقاتی برای در هم شکستن روابط و مناسبات سرمایه داری بوسیله روابط و مناسبات "کار آزاد" که هر آن امکان بروز مقاومت های قهرآمیز سرمایه داری و توسل به خشونت آن شود، شمشیر) ابزار حکومتی (در دست طبقه کارگر خواهد بود. بسیاری بوجود آمدن حکومت شوراهای شکل حکومتی "مرحله سوسیالیستی" انقلاب معرفی کرده و آن را بمثابه آلترناتیو انقلاب دمکراتیک نفی می کنند. در صورتیکه این ساختار حکومتی از لحاظ تغییرات اجتماعی تنها شرایط برابری را در سطوح سیاسی و حقوقی بوجود آورده و مردم را حاکم بر سرنوشت خود می کند. یعنی خصلتی کاملاً دمکراتیک داشته و شرایط سیاسی و حقوقی لازم برای گذار سوسیالیستی و محو مناسبات سرمایه داری و کار مزدی را مهیا می سازد. نه اینکه همراه خود و بصورت آنی چنین تحولی را بوجود بیاورد. اما در عین حال همین دیدگاه ها ما بین مراحل دمکراتیک و سوسیالیستی انقلاب نیز دیوار کاذبی کشیده و طبق تمایلات روشنفکرانه و منطق متافیزیکی و مکانیکی خود تمایز این مراحل را بسیار شسته و رفته و سیاه و سفید می بیند. در صورتیکه در عینیت و دنیای واقعی وقایع این چنین اتفاق نمی افتند. مثلاً کمون پاریس پس از به قدرت رسیدن تنها آن واحدهای تولیدی ای که به علت فرار مدیران و یا عدم سود رسانی تعطیل گشته بودند را به اختیار اتحادیه های آنها در هماهنگی با انجمن محلی مربوطه واگذاشت و پرداخت غرامت به مالکان آن را لغو کرد، و بدین ترتیب آن واحدها را سوسیالیزه کرد. اما واحدهایی را که مشغول به کار بودند و مدیران و صاحبان آن نیز در پاریس حضور داشتند تصرف نمود. اما قوانینی برای حمایت از حقوق کارگران وضع نمود. از جمله ی این قوانین مربوط به کار و سرمایه، شب کاری نانوایان و کسر حقوق کارگران را به بهانه های تئیهی ممنوع اعلام داشته و چنین اقداماتی از سوی سرمایه داران و مالکان صنایع را قابل مجازات اعلام نمود.

درست است که کمون نتیجه ی ضرورت ها و تداوم مبارزه طبقاتی پرولتاریای فرانسه بود، اما، اقدامات آن تنها متوجه منافع طبقه کارگر نبود، بلکه دهقانان و خرده بورژوازی نیز بهره ی زیادی از پیروزی آن می بردند. کمیته مرکزی در مورد پرداخت غرامت های جنگی اعلام کرده بود که "عاملان و مبلغین جنگ باید بخش عمده ی این غرامت ها را پرداخت کنند". یعنی بورژواها و زمین داران بزرگ! در صورتیکه با پیروزی دولت ورسای در جنگ داخلی تقریباً تمامی غرامات جنگی به شکل بالا رفتن مالیات ها به دوش دهقانان و کاسیان شهری می افتاد. به همین صورت هم جایگزینی حکومتی ارزان در مقابل حکومتی خراج فشار مالیات ها بی را که بر دوش این طبقات بود بر می داشت. و آنها را از دست مأموران زورگو و قوه قضائیه فاسد نجات می داد.

مهمترین درس های نظری کمون:

اول اینکه جریان مبارزه طبقاتی، انسان ها را به سمت و سویی می برد که لزوماً از قبل تعیین نکرده اند، بلکه حتی در تضاد با آن می اندیشیدند. کمونیاردها سوسیالیست نبودند. و آنهایکه سوسیالیست بودند، مانند بلانکیست ها و یا طرفداران پرودون که وابسته به انترناسیونال بودند نیز کاملاً

مخالف با موعظه های خود عمل کردند. انگلس در مقدمه اش به "جنگ داخلی فرانسه" این نکته را متذکر می گردد و می گوید: پرودنیست ها طبیعتاً در تصمیمات اقتصادی کمون نقش اساسی داشتند و بلانکیست ها در حوزه سیاست حرف اول را میزدند. پرودنیست ها که مخالف اتحادیه ها بودند و آن را مخالف آزادی کارگران شمرده و آن را به اندازه ی کار مزدی نحس میدانستند، نه تنها واحدهای صنعتی بزرگ را در اختیار اتحادیه ی کارگری مربوطه دادند، بلکه حتا پیشنهاد بوجود آوردن اتحادیه ای سراسری از مجموعه ی اتحادیه های صنایع را مطرح ساختند. بدین ترتیب بود که کمون، به گورستان پرودنیسم بعنوان یک خط مشی گشت. همچنین بلانکیست ها که معتقد به دسته هایی محدود به مردان با انضباط پیشرو، در زیر رهبری مرکزی شبه دیکتاتوری برای براندازی حکومت و استقرار دولتی مقتدر و متمرکز بودند، نه تنها به سازماندهی دمکراتیک کمون پاریس با مشخصات توده ای و عدم تمرکز و ... یاری رساندند، بلکه همین الگو را در بیانیه هایی که برای دیگر شهرهای فرانسه صادر می کردند پیشنهاد داده و خواهان تشکیل حکومتی فدراتیو مشتعل از کمون های منطقه ای شدند. و این یکی از مهمترین درس های کمون بود که توده ی پرولناریای غیر سوسیالیست در عمل اولین دولت دیکتاتوری پرولناریا را شکل داد.

دوم اینکه پرولناریا نمی تواند و نایستی سعی کند که ماشین دولتی بورژوازی را به خدمت خود در بیاورد. چنین حکومتی که در بهترین حالت خود، محدود به چند صد نفر بعنوان "نمایندهگان" می شود و قدرت سیاسی را در دست خود متمرکز می کند، ساختاری بسته و غیر قابل توسعه ای است که از اعمال اراده ی مردمی جلوگیری کرده و نقش سرکوبگریانه دارد. چنین ساختاری باید کاملاً منهدم و خلع سلاح شده و در مقابل آن حکومت شوراهای مشتعل از کلیه شهروندان مسلح یک منطقه، که نه تنها اختیار قانونگذاری بلکه همچنین قدرت اجرایی را در دست بگیرد و بدین ترتیب دمکراسی تمامی افراد جامعه را تضمین کند. در چنین ساختاری قدرت در منشاء آن، یعنی مردم باقی مانده و به علت شرکت مستقیم مردم در امور کشورداری، ساختاری گسترش یافته خواهد بود و توسعه ی انسانی را به دنبال خواهد داشت. در صورتیکه الگوی لیبرال - بورژوازی حکومت برای حفظ کنترل بورژوازی بر اهالی ساختار انقباضی خواهد داشت و از رشد و توسعه ی انسانی جلوگیری خواهد کرد.

سوم اینکه همین خصلت انبساطی آن باعث جلب طبقات محروم غیر پرولتری به آن می شد. یعنی طبقاتی چون دهقانان و بورژواهای خرده پا که ایشان نیز در الگوی بورژوازی حاکمیت از قدرت سیاسی محروم بودند. کمون در حالیکه الگوی پرولتری بود، اما این آزادی را به تمامی افراد جامعه میداد تا در تعیین سرنوشت خود دخالت داشته باشند. انگلس به کسانیکه از "دیکتاتوری پرولناریا" "چهره ی" حکومت وحشت "را برداشت کرده و مردم را از آن بر حذر می داشتند، با نشان دادن روابط کمون پاریس می گوید: اینست دیکتاتوری پرولناریا! مقدمه به "جنگ داخلی" ("...کمون دهقانان و خرده پا ها را از بروکراسی حکومت بورژوازی رها می کرد. آنها را از مالیات ها و عوامل اجرایی حکومتی و پلیس فاسد و وابسته به قدرت سیاسی رها کرده و تمامی عوامل حکومتی را از طریق کمون مورد انتخاب و کنترل این طبقات در می آورد. فرزندان ایشان را نیز از همان کیفیت آموزشی که طبقات مرفه داشتند بهره مند می نمود. قضات و دادرسان را نیز انتخابی و قابل عزل کرده و در زیر کنترل تمامی طبقات محروم قرار می داد.

مهمترین اقدامات کمون:

اولین اقدام کمون به رسمیت درآوردن انحلال ارتش و نیروی پلیس دائمی و جایگزینی آن با ارتش مسلح مردمی و نیروی پلیس داوطلب بود. سپس تصرف تمام دارایی دولتیان و کلیسا انجام پذیرفت. مراکز آموزشی و ابزار آن چون کتاب و دفتر و قلم را رایگان کرده و در اختیار تمامی مردم قرار داد و از زیر نفوذ کلیسا و طبقات ثروتمند خارج کرد. مارکس در این باره می گوید: "بدین ترتیب نه تنها آموزش برای عموم مقدور گشت، بلکه خود علم نیز از پیش قضاوت های طبقاتی و نیروهای حکومتی در آمد". (جنگ داخلی در فرانسه، قسمت سوم) کلیه مراکز تولید ایکه به تصمیم مالکان خود تعطیل شده بودند را متصرف شد و آنها را در اختیار اتحادیه های کارگری مربوطه در هماهنگی با کمون قرار داد. و....

کمون کلیه ی مرزهای مصنوعی ای را که باعث جدایی انسان ها و تبعیض علیه ایشان می شد را محو می کرد. برای عضویت در مجامع محلی تنها شرط آن زندگی در آن منطقه بود. اینکه یک انسان آلمانی یا آفریقایی و یا خلاصه "بیگانه" بوده است، در کمون مورد تبعیض قرار نمی گرفت و از حق مساوی برخوردار بود. زن و مرد، کاتولیک و پروتستان، سیاه و سفید و ... همه دارای اختیارات و مسئولیت های همسان و برابر بودند. بطوریکه نیروهای مسلح لهستانی از حافظان مناطق حساس پاریس بودند و یا اینکه یک آلمانی بنام "فرانکل" عضو کمیته مرکزی کمون بود. همچنین کمون به کلیه همسران و فرزندانانشان حقوق برابر داد. حرامزادگی را از رسمیت انداخت و همه فرزندان را از حقوق برابر برخوردار کرد.

کمون رفاه مردم را در رأس وظایف خود قرار داد. بدهی هایی که مردم به کارگشایان داشتند بخشید و اموالی را که برای تضمین پرداخت بدهی در اختیار کارگشایان گذاشته بودند را به ایشان برگرداند. اجاره آپارتمان ها را برای سه ماه بخشید و مالکین را از تخلیه ی آپارتمان مستأجران منع کرد. کلیه ی بدهی ها را از بهره معاف ساخت و طلبکاران را از ضبط اموال بدهکاران منع کرد. و اصل بدهی ها را به هشت قسط برابر که می بایست در عرض دو سال پرداخت شود تقسیط نمود. مراکز تحصیلات عالی را بازسازی نمود. تمامی دارایی های کلیسا را ملی اعلام کرد و بودجه حکومتی کلیسا ها را حذف نمود. کلیه زندانیان سیاسی را آزاد نمود و کیوتین ها را آتش زد. (کمون پاریس- مارکس)

دلایل شکست کمون:

مارکس در نامه خود به لودویگ کوگلمان بتاريخ ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ متذکر می شود که مهمترین اشتباه کموناردها این بود که برای در هم شکستن نیروی مسلح بورژوازی به ورسای حمله نکردند. او می گوید دلیل عدم تهاجم آنها به ورسای دامن نزدن به یک جنگ داخلی بود و این از عدم درک این واقعیت نشأت می گرفت که تیر جنگ داخلی را آغاز کرده بود.

انگلس نکته مهم دیگری را در مقدمه ای که ۲۰ سال بعد برای انتشار گزارش "جنگ داخلی فرانسه" نوشته است بیان می سازد. او می گوید که به علت اکثریت بودن بلانکیست ها در کمون و فقر نظری رهبران آن در چارچوب عینیت حاکم، کمون بسیاری از آنچه می بایست میکرد، انجام نداد. مثلاً یکی از بزرگترین اشتباه سیاسی کمون در حقیقت تصمیمی اقتصادی بود. ایشان بانک فرانسه را دست نخورده باقی گذاشتند. در صورتیکه اگر آن را متصرف می شدند بهترین گروگان را برای اعمال فشار به دولت ورسای داشتند. البته مارکس در نامه ای بتاريخ ۲۲ فوریه ۱۸۸۱ به نیونهوس نیز به همین مطلب اشاره کرده و میگوید فقط وجوه بانک پاریس به تنهایی می توانست به وحشیگری دولت ورسای خاتمه دهد.

پس در حقیقت، علت شکست کمون عدم آگاهی پرولناریای تشکیل دهنده اش به نقش تاریخی و توانایی های چنین ساختاری از قدرت سیاسی بود.

ادمه دارد ...

«بسوی انقلاب»

را بخوانید و در میان

مردم پخش کنید!

«بسوی انقلاب» هفته نامه سیاسی -

تبلیغاتی کارگران کمونیست

mailto:maktabema@maktabema.net تماس با ما:

http://www.maktabemarx.net آدرس اینترنتی: